پرزیدنت باراک

اوباما

از زبان

خودش

سخنرانی های منتخب

متن کامل سخنرانی
مراسم تحلیف، 20 ژانویه 2009

منتخب مفصلی از
بیانات شب انتخابات، 4 نوامبر 2008

بیانات برلین، آلمان، 24 ژوییه 2008

استراتژی نوین برای جهانی نو
15 ژوییه 2008

آمریکایی که به آن عشق می ورزیم، 30 ژوئن 2008

اتحادی کامل تر، 18 مارس 2008

اعلام شرکت در انتخابات ریاست جمهوری
10 فوریه 2007

سخنرانی اصلی در کنوانسیون ملی سال 2004
حزب دموکرات، 27 ژوییه2004

بیانات در مخالفت با آغاز جنگ با عراق
2 اکتبر2002

America.gov
Telling America's Story
http://www.america.gov

وزارت خارجهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا/ دفتر برنامه های اطلاعات بین الملل

پرزیدنت باراک اوباما از زبان خودش

هنگامی که باراک اوباما در فوریهٔ سال 2007 نامزدی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اعلام کرد، از شانزدهمین رییس جمهور آمریکا نقل قول کرد. اوباما گفت، آبراهام لینکلن "به ما می گوید کلمات دارای نیرو هستند". طی دو سال بعدی، اوباما واقعیت گفتهٔ لینکلن را به اثبات رساند. مردم در محل سخنرانی های او، گرد می آمدند، از اسپرینگفیلد شهر لینکلن واقع در ایلینوی گرفته، تا برلین در آلمان، این سناتور جوان به رونالد ریگان، جان اف کندی، و دیگر بزرگ مردان آمریکایی شبیه شده بود که گفتارشان برای آن ها احترام، محبت، و وفاداری هموطنان را به ارمغان می آورد.

در این صفحات کلام پرزیدنت اوباما همراه با رهبری جهانی ما آورده شده. این کتاب حاوی متن کامل سخنرانی مراسم تحلیف چهل و چهارمین رییس جمهور است. و منتخب مفصلی هم از هشت سخنرانی مهم دیگر او در ایام فعالیت های سیاسی و قبل از انتخابات آورده شده. هر چند کتاب دارای حجمی کوچک است، اما امید داریم که خوانندگان به بینش گستردهٔ آن پی ببرند.

فهرست مطالب

متن کامل سخنرانی

دوباره ساختن آمریکا
متن کامل سخنرانی مراسم تحلیف، 20 ژانویه 2009 3

سخنرانی های منتخب

تغییر در آمریکا آغاز شده است
منتخب مفصلی از بیانات شب انتخابات، 4 نوامبر 2008 15

جهانی یکپارچه
بیانات برلین، آلمان، 24 ژوییه 2008 29

استراتژی نوین برای جهانی نو
استراتژی نوین برای جهانی نو، 15 ژوییه 2008 29

آمریکایی که به آن عشق می ورزیم
آمریکایی که به آن عشق می ورزیم، 30 ژوئن 2008 45

وحدت کامل تر
اتحادی کامل تر، 18 مارس 2008 55

اعلام نامزدی ریاست جمهوری
10 فوریه 2007 66

کنوانسیون ملی سال 2004 حزب دموکرات
27 ژوییه2004 77

بیانات در مخالفت با آغاز جنگ با عراق
2 اکتبر2002 85

پرزیدنت باراک اوباما در تاریخ 20 ژانویهٔ سال 2009 سخنرانی مراسم تحلیف خود را در کاپیتول واقع در واشنگتن دی. سی. ایراد می کند.

دوباره ساختن آمریکا

سخنرانی مراسم تحلیف اوباما
واشنگتن دی. سی. 20 ژانویه 2009

هموطنان من: من امروز این جا متواضعانه مقابل تکلیفی که دربرابرماست ایستاده ام، از اعتمادی که به من ابراز داشته اید سپاسگزارم، و نسبت به فداکاری هایی که گذشتگان از خود نشان داده اند واقفم. از پرزیدنت بوش به خاطر خدمت به کشورمان، و همچنین بزرگواری و همکاری که طی این انتقال نشان داده تشکر می کنم.
چهل و چهار رییس جمهور تا به حال سوگند یاد کرده اند. هنگام خیزش امواج بلند بهروزی و آسایش و آب های آرام صلح، سخن ها گفته شده. با این حال، گهگاه این ادای سوگند در میان ابرهای فزاینده و توفان های خروشان صورت گرفته است. در این لحظات، آمریکا راه خود را ادامه داده است نه تنها به دلیل مهارت یا بصیرت افرادی که مصدر کار بودند، بلکه به این علت که ما مردم به آرمان های نیاکان خود وفادار، و در برابر سند بنیاد کشور صادق بوده ایم.
چنین بوده. و با این نسل از آمریکاییان چنین نیز خواهد بود.
اکنون مسلم شده که در بحبوحهٔ بحران هستیم. کشور ما علیه شبکهٔ وسیعی از خشونت و انزجاردر حال جنگ است. اقتصاد ما به سختی ضعیف شده، پیامد طمع و عدم مسئولیت برخی، و همچنین سمهل انگاری همگی ما در تصمیم گیری های دشوار و آماده سازی کشور برای عصری تازه. خانه ها از دست رفتند؛ مشاغل فروپاشیدند؛ کرکرهٔ کسب و کارها پایین کشیده شد. خدمات بهداشتی ما بسیار پرهزینه است؛ بسیاری از مدارس ما ناموفق هستند؛ و هر روز

آشکار می شود که روش استفادهٔ ما از انرژی دشمنان ما را تقویت و کرهٔ زمین را تهدید می کند.
این ها شاخص بحران و تابع اطلاعات و آمار است. کاهش اعتماد در سراسر سرزمینمان کمتر قابل اندازه گیری اما به همان اندازه عمیق است- واهمه ای آزارنده که سقوط آمریکا اجتناب ناپذیر است، و نسل آینده باید ازتوقعات خود بکاهد.
امروز به شما می گویم که چالش های فراسوی ما واقعی هستند. آن ها جدی و پرشمارند. نمی توان به آسانی و در مدت زمانی کوتاه به آن ها پاسخ داد. اما این را بدان، آمریکا- به آن ها پاسخ داده خواهد شد.
ما امروز گرد آمده ایم زیرا امید را به جای ترس، و وحدت اراده را در عوض منازعه و اختلاف برگزیده ایم.
امروز پایان شکوه پیش پا افتاده و وعده های توخالی را اعلام می کنیم، افتراهای متقابل و تعصبات کهنه، که مدت های مدید سدّ راه سیاست ما شده بود.
ما یک ملت جوان باقی می مانیم، اما طبق آن چه در کتاب مقدس آمده، زمان کنار گذاشتن چیزهای کودکانه فرارسیده. زمان تأکید دوباره بر روحیهٔ پایدار، انتخاب بهترین گذشتهٔ خود، و به جلو بردن آن هدیهٔ گرانبها، آن تفکر والا که از نسل به نسل منتقل شده، فرارسیده است: وعدهٔ خدادادی که می گوید همه برابر هستند، همه آزاد هستند، و همه شایستهٔ فرصتی برای دنبال کردن نهایت سعادت خود هستند.
در تأکید مجدد بر عظمت کشورمان، می دانیم که عظمت یک هدیهٔ خداداد نیست. باید آن را کسب کرد. سفر ما هرگز سفری در راه های میان بر یا رضایت به چیز دیگرنبوده است. و مسیر آن مناسب کسانی که قلبی ضعیف دارند، آنانی که کاهلی را به کار ترجیح می دهند، و تنها در پی خوشی های ثروت و معروفیت هستند، نبوده

است. اما، خطرکنندگان، اهل کار و عمل، و سازندگان- که بعضی شناخته شده بودند، اما بیشتر مردان و زنانی بودند که در کارشان ناشناخته ماندند- که ما را در این مسیر طولانی و ناهموار به سوی آسایش و آزادی رهنمون شدند.
آن ها به خاطر ما در بیگاری خانه ها خون دل خوردند و به طرف غرب مهاجرت کردند، زیر ضربات شلاق طاقت آوردند و زمین سخت را شخم زدند.
آن ها به خاطر ما در نقاطی مانند کنکورد و گتیزبورگ، نرماندی و که سان جنگیدند و جان سپردند.
این زنان ومردان بارها و بارها جنگیدند و ایثار کردند و تا زمانی که پوست دست هایشان ساییده می شد، کار کردند تا ما بتوانیم از زندگی بهتری برخوردار شویم. آن ها آمریکا را بزرگتر از مجموع جاه طلبی های فردی ما می دیدند، بزرگتر از تفاوت های اصل و تبار، یا ثروت یا جناح.
این راهی است که ما امروز ادامه می دهیم. ما کماکان مترقی ترین و قدرتمندترین کشور جهان باقی می مانیم. کارگران ما کمتر از زمان آغاز این بحران سازنده نیستند. از قدرت خلاقیت ذهن ما کم نشده، به کالا ها و خدمات ما به اندازۀ هفتۀ قبل یا ماه قبل یا سال قبل نیاز است. توانمندی ما دست نخورده باقی می ماند. اما زمان درجا زدن، حمایت از منافع ناچیز، عملی کردن تصمیم های ناخوشایند قطعا گذشته است. از امروز، باید برخیزیم، گردوخاک خود را بتکانیم، و دوباره ساختن آمریکا را از سر گیریم.
زیرا هر طرف که نگاه می کنیم، کاری برای انجام دادن وجود دارد. وضعیت اقتصاد به کار نیاز دارد، و ما به شجاعت و بدون معطلی دست به کار می شویم- نه فقط برای ایجاد اشتغال، بلکه برای بنا نهادن اساس رشد؛ ما جاده ها و پل ها را می سازیم، شبکه های فشار قوی و خطوط دیجیتال که تجارت ما از آن تغذیه می کند و

ما را با هم در ارتباط قرار می دهد. ما علم را در جایگاه درست آن قرار می دهیم، و برای بالا بردن کیفیت مراقبت های بهداشتی و کاستن هزینهٔ آن، شگفتی های فن آوری را در اختیار می گیریم. ما از انرژی خورشید و باد و خاک برای سوخت اتومبیل ها و راه انداختن کارخانه ها بهره برداری می کنیم . و مدارس و دانشکده ها و دانشگاه هایمان را برای پاسخگویی به تقاضای عصر تازه متحول می کنیم. ما قادر به انجام همهٔ این کارها هستیم. و همهٔ این کارها را انجام خواهیم داد.

اما، کسانی هستند که میزان خواسته های ما را مورد سئوال قرار می دهند، آن ها می گویند که سیستم ما تحمل این تعداد برنامه های بزرگ را ندارد. آن ها کم حافظه هستند. زیرا فراموش کرده اند این کشور تا به حال چه کارهایی انجام داده، هنگامی که قدرت تصور به اهداف مشترک، و ضرورت به شجاعت می پیوندد، مردان و زنان آزاد چه دستاورهایی که نمی توانند داشته باشند.

آن چه بد بینان نمی خواهند بفهمند این است که زمین زیر پایشان عوض شده- که موضوع های کهنهٔ سیاسی که ما را برای مدت درازی فرسودند، دیگر به کار نمی آیند. سئوال امروز ما این نیست که آیا دولت زیاد بزرگ است یا زیاد کوچک، بلکه می پرسیم آیا کار می کند- آیا به خانواده ها در یافتن کار با حقوق معقول کمک می کند، و برای آن ها بازنشستگی محترمانه ای تأمین می کند. هر کجا جواب این سئوال ها مثبت بود، قصد داریم به جلو حرکت کنیم. در جایی که پاسخ منفی بود، برنامه ها به پایان می رسد. و آنانی که ادارهٔ پول دولت را در دست دارند باید پاسخگو باشند- باید بخردانه خرج کنند، عادات بد را اصلاح کنند، و کار را در روشنایی روز انجام دهند- زیرا تنها در آن صورت است که می توانیم اطمینان ضروری میان مردم و دولت شان را بار دیگر برقرار کنیم.

این سئوال که آیا بازار نیرویی خوب است یا بد پیش روی ما قرار

پرزیدنت اوباما در سخنرانی مراسم تحلیف خود به نکته ای اشاره می کند.

ندارد. قدرت بازار در تولید دارایی و ثروت و گسترش آزادی متناسب نیست، اما این بحران به ما یادآورمی شود که بدون یک چشم تیزبین، بازار از کنترل خارج می شود- و وقتی بازار تنها به نفع اغنیا عمل می کند، ملت نمی تواند از آسایش طولانی مدت بهره مند گردد. موفقیت اقتصاد ما همیشه فقط به ابعاد تولید ناخالص داخلی وابسته نبوده، بلکه بسته به برخورداری از رفاه، گسترش قابلیت ها به آحاد افراد- نه از روی ترحم، بلکه به این خاطر که مطمئن ترین راه برای رسیدن به نفع مشترکمان است.

درمورد سیستم دفاعی عمومی ما انتخاب میان امنیت و آرمان هایمان را رد می کنیم. بنیانگذاران آمریکا ... بنیانگذارانی که با خطراتی غیر قابل تصور رو به رو بودند، پیش نویس منشوری را تهیه کردند که حکومت قانون و حقوق انسان را تضمین می کرد، این منشور با خون نسل ها بسط یافت. آن آرمان ها هنوز بر جهان پرتو می افشانند، و ما از روی مصلحت اندیشی از آن ها نمی گذریم. خطاب به همهٔ مردم و دولت هایی که از بزرگترین پایتخت ها گرفته، تا کوچکترین روستا ها، جایی که پدرم متولد شد، این مراسم را می بینند: بدانید که آمریکا دوست همهٔ کشورها و همهٔ مردان، زنان، و کودکانی است که در جستجوی آینده ای سرشار از صلح و شرافت هستند، و ما بار دیگر آمادهٔ رهبری هستیم.

به یاد داشته باشید که نسل های قبل فاشیسم و کمونیسم را براندختند و این کار را نه فقط با موشک و تانک، بلکه با اتحاد محکم و اعتقاد پایدار خود انجام دادند. آن ها فهمیدند که قدرت به تنهایی قادر به حفظ ما نیست، و ما را مختار به انجام آن چه میل داریم نمی کند. در عوض آن ها می دانستند که قدرت ما از طریق استفادهٔ محتاطانه از آن رشد می یابد؛ امنیت ما ناشی از حقانیت اهدافمان است، نیروی سرمشق ما، و خصلت ملایم فروتنی و میانه روی.

ما نگهبان این یادگار هستیم. بار دیگر با رهنمود این اصول، می

توانیم به تهدیدهای تازه ای که حتا تلاش بیشتری می طلبند- حتا همکاری و تفاهم میان کشورها- پاسخگو باشیم. ما عراق را مسئولانه به مردمش واگذار می کنیم، و به صلحی که به سختی در افغانستان به دست آمده، استحکام می بخشیم. با دوستان قدیم و دشمنان سابق، برای کاستن از تهدید هسته ای، و عقب راندن کابوس گرم شدن کرهٔ زمین، خستگی ناپذیر کار خواهیم کرد. ما از روش زندگی خود پوزش نمی خواهیم و در دفاع از آن تزلزل به خود راه نمی دهیم، و به آنانی که قصد دارند اهداف خود را با ایجاد رعب و قتل عام بی گناهان پیش ببرند، به شما اعلام می کنیم که روحیهٔ ما اکنون قوی تر است و در هم شکسته نمی شود؛ شما نمی توانید پس از ما بمانید و ما شما را شکست خواهیم داد.

زیرا ما می دانیم مجموعهٔ متنوع میراث ما، نقطهٔ قوت ماست، نه نقطهٔ ضعف. ما ملتی متشکل از مسیحیان، مسلمانان، یهودیان و هندو ها، و غیر معتقدان هستیم. ما با همهٔ زبان ها و فرهنگ ها که از هر گوشهٔ جهان گرفته شده، شکل گرفته ایم؛ و از آن جا که تلخی جنگ داخلی و تبعیض را چشیده ایم، و از این فصل تاریک قوی تر و متحد تر بیرون آمده ایم، می توانیم باور داشته باشیم که دشمنی های دیرین روزی می گذرد، و مرزبندی قومی به زودی محو خواهد شد، و با هر چه کوچکتر شدن جهان، انسانیت مشترک ما پدیدار می شود، و آمریکا باید نقش خود را در هدایت عصر تازهٔ صلح ایفا کند.

خطاب به جهان مسلمان، ما در پی مسیر تازه ای برای پیش رفتن هستیم، مسیری مبتنی بر منافع متقابل و احترام متقابل. به رهبران جای جای جهان که کوشش می کنند تخم نفاق بپراکنند، یا غرب را برای مصائب جامعهٔ خود مورد سرزنش قرار می دهند: بدانید که مردم شما را براساس آن چه بنیاد کرده اید قضاوت می کنند، نه بر پایهٔ آن چه ویران کرده اید. به آنانی که از طریق فساد و فریب و

به آنانی که از طریق فساد و فریب و ساکت کردن مخالفان به قدرت چنگ انداخته اند، بدانید که در جهت نادرست تاریخ حرکت می کنید؛ اما اگر مشت خود را باز کنید، ما دست خود را به سوی شما دراز می کنیم.

ساکت کردن مخالفان به قدرت چنگ انداخته اند، بدانید که در جهت نادرست تاریخ حرکت می کنید؛ اما اگر مشت خود را باز کنید، ما دست خود را به سوی شما دراز می کنیم.
به مردم کشورهای فقیر، ما متعهد می شویم که در کنار شما کار کنیم تا کشتزارهایتان شکوفا شوند و آب تمیز جریان پیدا کند، و پیکرهای گرسنه تغذیه شوند و ذهن های تشنه سیراب گردند. و به کشورهایی نظیر کشور ما که از وفور نسبی برخوردارند، می گوییم که ما دیگر بی اعتنایی نسبت به کسانی را که در خارج از مرزهای ما در رنج به سر می برند، تحمل نخواهیم کرد، و نمی توانیم از منابع جهان بدون توجه به عواقب آن بهره برداری کنیم. زیرا دنیا تغییر کرده، و ما نیز به همراه آن باید متحول شویم.
ما به جاده ای که مقابل ما قرار دارد توجه می کنیم، ما متواضعانه و با حق شناسی آمریکایی های دلاوری را به یاد می آوریم که در همین ساعت در بیابان های دورافتاده و کوه های دوردست پاس می دهند. آن ها حرفی برای گفتن به ما دارند، درست مانند قهرمانان

شهیدی که در آرلینگتون آرمیده و دیرزمانیست که نجوا می کنند.
ما از آن ها تقدیر می کنیم نه فقط به این دلیل که پاسدار آزادی ما هستند، بلکه چون تجسم روح خدمت اند، و مشتاق به یافتن ارزش هایی والاتراز خودشان. و هنوز، در همین لحظه- لحظه ای که بیانگر یک نسل خواهد بود- دقیقا همین روحیه است که باید در همهٔ ما وجود داشته باشد.
هر قدر دولت بتواند انجام دهد و باید انجام دهد، نهایتا ایمان و قاطعیت مردم آمریکاست که این کشوربه آن اتکا دارد. مهربانی در پذیرایی از یک غریبه هنگامی که سدها شکسته می شوند، نوعدوستی کارگرانی که ترجیح می دهند ساعات کمتری کار کنند اما شاهد بیکار شدن دوستی که در سخت ترین لحظات در کنارشان بوده، نباشند. شجاعت مأموران آتش نشان در هجوم بردن به راه پله ای مملو از دود، و همچنین علاقهٔ والدین در پرورش یک کودک، این ها عاقبت سرنوشت ما را تعیین می کنند.
شاید چالش های ما جدید باشد. ابزار پاسخ گویی به چالش ها نیز شاید تازه باشند. اما ارزش هایی که موفقیت ما در گروی آن هاست- صداقت و سخت کوشی، شجاعت و انصاف، رواداری و کنجکاوی، وفاداری و میهن دوستی- این ها کهن هستند. این ها واقعی هستند. این ها نیروی بی دغدغهٔ پیشرفت در طول تاریخ ما بوده اند. آن چه موردنیاز است بازگشت به این حقایق می باشد. آن چه اکنون از ما انتظار می رود، دورهٔ تازه ای از مسئولیت هاست- تصدیق از سوی هر آمریکایی که ما وظایفی درقبال خود، کشور مان و جهان داریم، وظایفی که نه با بی میلی، بلکه با خوشحالی آن ها را می پذیریم، و قاطعانه می دانیم هیچ چیز از انجام با جان و دل وظایف سنگین رضایت بخش تر برای روح و گویای شخصیت ما وجود ندارد.
این قیمت و قول شهروندی است.
این منبع پشتگرمی ماست- علم به این که خداوند از ما می خواهد به

سرنوشت نامعلومی شکل ببخشیم.
این معنای آزادی و اعتقاد ماست، برای همین است که مردان و زنان و کودکان از هر نژاد و ایمانی که باشند، می توانند برای برپا کردن مراسم در این محل شگفت انگیز گرد هم آیند، برای همین است که مردی که کمتر از شصت سال پیش ممکن بود پدرش را در یک رستوران محلی نپذیرند، می تواند اکنون درمقابل شما بایستد و مقدس ترین سوگند را یاد کند.
پس بیایید امروز را به نشانهٔ یاد این که ما چه کسانی هستیم و چه راه درازی را طی کرده ایم، گرامی بداریم. در سالی که آمریکا متولد شد، در سردترین ماه های سال، گروه کوچکی از میهن دوستان در کنار آتش بی رمقی در کرانهٔ یک رود یخ زده، در کنار هم کز کرده بودند. پایتخت رها شده بود. دشمن پیشروی می کرد. برف ها از خون رنگین شده بود. در زمانی که نتیجهٔ انقلاب ما بیشتر از هر وقت دیگر زیر سئوال بود، پدر ملت ما دستور داد این کلمات برای مردم خوانده شود:
"بگذارید به آیندگان گفته شود ... که در دل زمستان، که چیزی جز امید و تقوا تاب مقاومت ندارد ... شهر و کشور، که از خطر دشمنی مشترک آگاه بودند، برای رویارویی با آن جلو آمدند."
آمریکا، علی رغم خطرات مشترک، در این زمستان سختی ها، بیایید این کلمات ابدی را به یاد آوریم. بیایید با امید و تقوا یک بار دیگر جریان آب های یخ زده را به چالش بطلبیم، و در برابر هر توفانی ایستادگی کنیم. بگذارید فرزندان فرزندانمان بگویند که وقتی در بوتهٔ آزمایش قرار گرفتیم، از به پایان رساندن این سفر سر باز نزدیم، باز نگشتیم و دچار تزلزل نشدیم؛ و با چشمان خیره به افق و لطف خداوند، هدیهٔ پرعظمت آزادی را به پیش بردیم و آن را سالم به نسل های آینده تحویل دادیم.

جمعیت وسیعی برای گوش دادن به سخنرانی مراسم تحلیف پرزیدنت اوباما در 20 ژانویهٔ 2009 در نشنال مال واقع در واشنگتن دی. سی.، گرد آمده است.

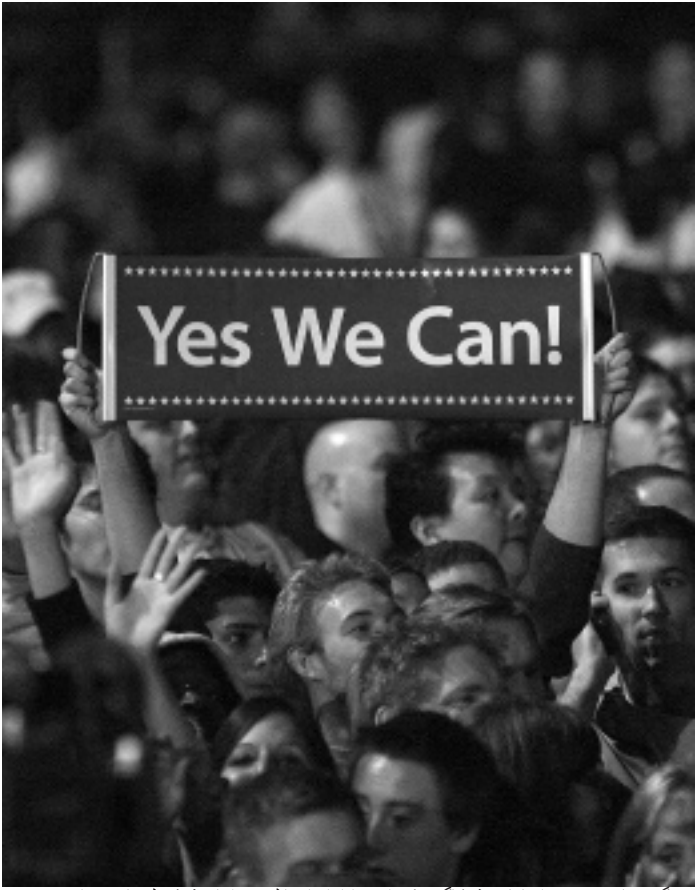

در گردهمایی پیروزی اوباما در شیکاگو، یکی از هواداران او تابلویی را با نوشتهٔ "بله ما می توانیم" در دست دارد.

تغییر در آمریکا آغاز شده است

سخنرانی پیروزی در شب انتخابات، شیکاگو، ایلینوی، 4 نوامبر 2008

اگر کسی در این جلسه حضور دارد که هنوز شک دارد که در آمریکا امکان انجام هر کاری وجود دارد؛ و از این که رویای بنیان گذاران آمریکا هنوز در زمانهٔ ما زنده است در شگفت است؛ و یا این که هنوز قدرت دموکراسی ما را زیر سئوال می برد، امشب جواب خود را می گیرد. این پاسخ در صف های فشرده ای دیده شد که در اطراف مدارس و کلیسا ها تشکیل شده بود و کسی مانند آن را در این مملکت سراغ ندارد؛ مردمی که سه و یا چهار ساعت در انتظار رأی دادن بودند، که برای بسیاری از آنان اولین تجربه محسوب می شد، زیرا اعتقاد داشتند که این بار متفاوت است؛ و رأی آنها است که این تفاوت را ایجاد می کند.

این پاسخی است که از زبان پیر و جوان، دموکرات و جمهوری خواه، سیاه، سفید، افراد لاتین، آسیایی، بومی آمریکایی، همجنس گرا و غیر همجنس گرا، معلول و غیر معلول شنیده شد – آمریکاییان پیامی به تمام دنیا فرستادند که می گفت ما مجموعه ای از ایالت های سرخ و آبی نیستیم؛ ما ایالات متحدهٔ آمریکا هستیم و همیشه نیز خواهیم بود.

این پاسخی بود که افرادی را که مدت ها گرفتار بدبینی، واهمه و تردید دربارهٔ موفقیت های ما بودند متقاعد کرد که با مشارکت در روند تاریخ، آن را به سوی امید به روز های بهتر سوق دهند.

تغییر، مدتهاست که در راه بوده، اما امشب، بعد از کاری که ما امروز به انجام رساندیم، در این انتخابات، در این لحظهٔ تعیین کننده، تغییر در آمریکا آغاز شده است.

من هرگز محتمل ترین کاندیدا برای این سمت نبودم. ما کار خود را با پول زیاد و حمایت های گسترده آغاز نکردیم. مبارزهٔ انتخاباتی ما در راهروهای واشنگتن پایه گذاری نشد – بلکه از حیاط خلوت ها در دسموین و اتاق های نشمین در کنکورد و ایوان ها در چارلستون آغاز گردید.

این مبارزه با کمک مردان و زنان زحمتکشی برپا شد که از پس انداز مختصر خودشان باید پنج دلار، ده دلار و بیست دلار به آن کمک مالی می کردند. و نیروی خود را مدیون جوانانی است که از افسانهٔ بی تفاوتی نسل قبل خود را رهایی یافتند؛ آنانی که خانه و خانوادهٔ خود را برای یافتن کارهایی که دستمزد کم و استراحت ناچیزی داشت، ترک کردند؛ مردم نه چندان جوانی که در سرمای گزندهٔ زمستان و هوای داغ تابستان بر در غریبه ها کوفتند؛ میلیون ها آمریکایی که داوطلبانه گرد هم آمدند ونشان دادند که بعد از گذشت بیش از دو قرن، حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم از صفحهٔ روزگار محو نشده. این است پیروزی ما.

راهی که در پیش داریم طولانی است. و مسیر ما شیبی تند خواهد داشت. شاید در عرض یک سال و یا یک دوره ریاست جمهوری به هدف خود نرسیم، اما آمریکا – من هرگز به اندازهٔ امشب، امید رسیدن به هدف را نداشته ام. من به شما قول می دهم – ما مردم به هدف خود خواهیم رسید.

فراز و نشیب ها و خطاهایی در راه خواهیم داشت. خیلی ها با همهٔ تصمیم ها و سیاست های من به عنوان رییس جمهور موافق نخواهند بود، و می دانیم که دولت قادر به حل همهٔ مشکلات نیست. اما همیشه و صادقانه شما را در جریان چالش هایی که با آن روبرو هستیم خواهم گذاشت. من به سخنان شما، به ویژه زمانی که اختلاف نظر داریم، گوش فرا خواهم داد. و مهم تر از همه آن که، از شما خواهم خواست تا در کار سازندگی مجدد این کشور، همان کاری که در طول دویست و بیست و یک سال گذشته مرتب در جریان بوده است، سنگ به سنگ، آجر به آجر، و با دست های پینه بسته شرکت کنید.

و آمریکایی هایی که هنوز از حمایت آنان برخوردار نشده ام – شاید رأی شما را دریافت نکرده باشم، اما صدایتان را می شنوم، به کمک شما احتیاج دارم، و رییس جمهور شما نیز خواهم بود.

و به همهٔ آنانی که در خارج از آمریکا ما را می بینند، از پارلمان ها و کاخ ها گرفته تا آنانی که در دور ترین زوایای فراموش شدهٔ جهان گرد رادیو ها جمع شده اند – داستان هر یک از ما منحصر به فرد است، اما همه در یک سرنوشت واحد سهیم هستیم، و سپیده دم رهبری آمریکا نزدیک است. به آنان که قصد دارند جهان را نابود کنند – ما شما را شکست خواهیم داد. آنانی که در طلب صلح و امنیت

هستند – ما حامی شما هستیم. و به همهٔ آنانی که سئوال می کنند آیا مشعل آمریکا همچنان با درخشندگی مشتعل است یا نه، می گویم، امشب یک بار دیگر نشان دادیم که قدرت واقعی کشور ما ناشی از نیروی سلاح هایمان یا مقدار ثروتمان نیست، بلکه نیروی واقعی خود را از قدرت پایدار آرمان هایمان می گیرد: دموکراسی، آزادی، فرصت، و امیدی استوار.

این است نبوغ آمریکا – این که تغییر را می پذیرد. اتحاد ما کامل می شود. و دستاورد های امروز ما امیدی برای موفقیت های فردایمان خواهد بود.

این لحظهٔ ما است. حالا زمان مااست که مردم را به کارهای خود بازگردانیم و درهای دسترسی به امکانات را برای کودکان بگشاییم؛ رفاه و آسایش را دوباره احیا کنیم و از صلح دفاع نماییم؛ رؤیای آمریکا را از نو مطرح کرده و دوباره بر این واقعیت بنیادی تأکید کنیم که در عین کثرت، وحدت داریم؛ که تا زمانی که تنفس می کنیم، امید داریم، و در جایی که با بدبینی و تردید و آنانی که به ما می گویند نمی توانیم، روبرو می شویم، ما با این اعتقاد که در محدودهٔ زمان نمی گنجد و روح یک ملت را در خود خلاصه کرده، پاسخ می دهیم: بله ما می توانیم.

امشب یک بار دیگر نشان دادیم که قدرت واقعی کشور ما ناشی از نیروی سلاح هایمان یا مقدار ثروتمان نیست، بلکه نیروی واقعی خود را از قدرت پایدار آرمان هایمان می گیرد: دموکراسی، آزادی، فرصت، و امیدی استوار.

پس از سخنرانی 24 ژوییه 2008، اهالی برلین از اوباما استقبال می کنند.

جهانی یکپارچه

بیانات سناتور بارک اوباما
برلن، آلمان، 24 ژوییه 2008

... ای مردم جهان – به برلن بنگرید!
به برلن بنگرید، یعنی جایی که آلمان ها و آمریکایی ها بعد از گذشت کمتر از سه سال رویارویی در میدان جنگ، آموختند تا شانه به شانهٔ هم کار و به یک دیگر اطمینان کنند.
به برلن بنگرید که تصمیم راسخ یک ملت با سخاوتمندی برنامهٔ مارشال توأم گشت و معجزهٔ آلمان را به وجود آورد؛ جایی که پیروزی بر استبداد منجربه ایجاد ناتو گشت، بزرگترین ائتلاف تشکیل شده برای دفاع از امنیت مشترک.
به برلن بنگرید، که جای گلوله ها در ساختمان ها و سنگ ها و ستون های تیرهٔ نزدیک به دروازهٔ براندنبورگ حاکی از این هستند که ما هرگز انسانیت خود را از یاد نخواهیم برد.
ای مردم جهان – به برلن بنگرید که دیواری را فرو آورد و دو سوی قاره ای از نو به یک دیگر متصل گشت، و تاریخ نشان داده برای جهانی که یکپارچه بایستد، هیچ چالشی دشوار نیست.
شصت سال بعد از امداد رسانی از طریق پل هوایی، باز به سراغ ما آمده اند. تاریخ، ما را به نقطهٔ عطف تازه ای رهنمون کرده است، که در برگیرندهٔ وعده ها و خطرات تازه است. ...
فروریختن دیوار برلن، امید تازه ای را جایگزین آن کرد. اما این نزدیکی موجب بروز خطرات تازه ای هم شده – خطراتی که در

محدودهٔ مرزهای یک کشور یا با فاصلهٔ یک اقیانوس، نمی گنجد. در جهان نوین، این جریان های خطرناک دارای سرعت بیشتری نسبت به تلاش های ما برای مهار آن ها بوده است. به همین جهت ما نمی توانیم اتحاد را نادیده بگیریم. هیچ کشور واحدی، هرقدر گسترده یا نیرومند، قادر نیست به تنهایی بر این چالش ها فائق آید. هیچ یک از ما نمی تواند این تهدیدات را نادیده بگیرد، و یا از زیر بار مسئولیت روبرو شدن با آن شانه خالی کند. با این حال، در نبود تانک های شوروی و دیوار هولناک، از یاد بردن این واقعیت آسان تر جلوه می کند. و اگر با یک دیگر روراست باشیم، می دانیم که گاهی در هر دو سوی آتلانتیک، ما از یک دیگر جدا افتاده و سرنوشت مشترک خود را به دست فراموشی سپرده ایم.

در اروپا، این دیدگاه که درهر چیز اشتباهی که روی می دهد باید آمریکا را جستجو کرد، به جای این که آمریکا نیرویی است که می تواند در جبران هر اشتباهی کمک کند، تبدیل به دیدگاهی همگانی شده است. در آمریکا، زمزمه هایی حاکی از رد کردن اهمیت نقش اروپا در امنیت و آیندهٔ ما به گوش می رسد . هر دو دیدگاه، واقعیت ها را ندیده می گیرند – امروز اروپاییان بار سنگینی بر دوش دارند و دارای مسئولیت بیشتری در نقاط بحران زای جهان هستند؛ و همان طور که در قرن گذشته، پایگاه های آمریکایی برای دفاع از امنیت این قاره بنا شدند، هنوز هم کشور ما برای حفظ آزادی در جای جای جهان از خودگذشتگی های زیادی را متحمل می شود.

بله، تفاوت هایی میان آمریکا و اروپا وجود داشته است. و بدون شک این تفاوت ها در آینده نیز خواهد بود. اما مصائب شهروندان جهان هنوز ما را به یک دیگر پیوند می دهد. تغییر رهبری در واشنگتن، از سنگینی مشکلات نمی کاهد. در قرن جدید، آمریکایی

ها و اروپایی ها به طور مشترک، باید تلاش بیشتری کنند – نه کمتر. مشارکت و همکاری میان کشور ها انتخابی نیست؛ تنها راه است، تنها راه حمایت از امنیت مشترک و پیش بردن طبیعت مشترک بشری.
به همین جهت، بزرگترین خطر این است که اجازه دهیم دیوارهای دیگری میان ما جدایی ایجاد کند.
هیچ دیواری میان متحدان دیرین دو سوی آتلانتیک نمی تواند پایدار بماند. هیچ دیواری میان کشور های غنی و کشورهای فقیر پایدار نمی ماند. دیوار های میان نژاد ها و قبایل؛ بومیان و مهاجران؛ مسیحیان و مسلمانان و یهودیان، پایدار نیستند. اینها دیوارهایی هستند که ما اکنون باید فروبریزیم.
...
تاریخ به ما آموخته که دیوارها را می توان فروریخت. اما این کار ساده ای نیست. مشارکت و پیشرفت واقعی نیاز به کار مداوم و از خود گذشتگی دارد. باید بار سنگین توسعه و دیپلماسی را تحمل نمود؛ و نیز بار سنگین پیشرفت و صلح را. متحدان باید به یک دیگر گوش دهند، از یک دیگر بیاموزند، و مهم تر از همه، به یک دیگر اعتماد کنند.
به همین دلیل است که آمریکا نمی تواند در خود فرو رود. و همین طور اروپا نیز نمی تواند در خود فرو رود. آمریکا شریکی بهتر از اروپا ندارد. اکنون زمان ایجاد پل هایی محکم میان کشورهای سراسر گیتی فرا رسیده، مانند پلی که دو سوی اقیانوس آتلانتیک را به هم متصل می کند. اکنون زمان پیوستن به یک دیگر است، و این کار باید از طریق همکاری مداوم، نهاد های پرقدرت، فداکاری مشترک، و تعهد جهانی به پیشرفت انجام گیرد تا بتوان با چالش های

قرن بیست و یکم رویارویی نمود. و حالا زمانی است که کشور های ما – و همهٔ کشور ها – باید این روحیه را بار دیگر ایجاد کنند.
اکنون زمان شکست دادن ترور و وحشت و خشکاندن چاه افراط گرایی است که آن را حمایت می کند. این تهدیدی واقعی است و ما برای مبارزه با آن نمی توانیم در مسئولیت های خود قصور کنیم.
اگر ما برای رویارویی با اتحاد شوروی توانستیم ناتو را ایجاد کنیم، پس می توانیم برای از بین بردن شبکه هایی که مادرید و عمان را هدف قرار دادند، در لندن و بالی، در واشنگتن و نیویورک به اقدامات تروریستی دست زدند نیز در یک مشارکت جهانی گرد آییم.
اگر توانستیم در یک نبرد ایدئولوژیک با کمونیسم شرکت کنیم، می توانیم در کنار اکثریت قاطع مسلمانان که افراط گرایی را مردود می شمارند و آن را در عوض امید، مولد نفرت می دانند نیز بایستیم.
در این زمان برای از پای درآوردن تروریست هایی که امنیت ما در افغانستان را تهدید می کنند، و قاچاقچیانی که به فروش مواد مخدر در خیابان های ما می پردازند، باید عزم خود را جزم کنیم. من به وجود مشکلات عظیم در افغانستان اذعان دارم. اما کشور من و کشور های شما در موفقیت اولین مأموریت ناتو در خارج از مرز های اروپا، سهم عمده ای دارند. این کار به خاطر مردم افغانستان و امنیت مشترک ما باید به انجام برسد. آمریکا به تنهایی قادر به انجام آن نیست. مردم افغانستان به نیرو های ما و به نیرو های شما نیاز دارند؛ و برای شکست دادن طالبان و القاعده، توسعهٔ اقتصاد خود، و بازسازی کشورشان به حمایت ما و حمایت شما نیاز دارند. عقب نشینی در این مرحله خطرناک است.
اکنون زمان تجدید میثاق برای برخورداری از جهانی فاقد سلاح های هسته ای است. ... زمان تأمین ایمنی مواد هسته ای پراکنده

هیچ دیواری میان متحدان دیرین دو سوی آتلانتیک نمی تواند پایدار بماند. هیچ دیواری میان کشور های غنی و کشورهای فقیر پایدار نمی ماند. دیوار های میان نژاد ها و قبایل؛ بومیان و مهاجران؛ مسیحیان و مسلمانان و یهودیان، پایدار نیستند. اینها دیوارهایی هستند که ما اکنون باید فروبریزیم.

است؛ زمان متوقف کردن سلاح های هسته ای؛ و کاهش زراد خانه های باز مانده از قبل. اکنون زمان رسیدن به صلح در جهانی بدون سلاح های هسته ای است.
اکنون زمانی است که ملت های اروپا باید فرصت انتخاب فردای آزاد خود را بدون نگرانی از شبح دیروز داشته باشند. در این قرن، به یک اتحادیهٔ اروپای قدرتمند نیاز داریم که بتواند ضامن امنیت و رفاه این قاره بوده و کمک هایی هم به خارج از این قاره بکند. در قرن حاضر – در این شهر و در شهر های دیگر – باید ذهنیت های مربوط به جنگ سرد را کنار بگذاریم و تصمیم بگیریم در مواقع ممکن، با روسیه همکاری کنیم، برای دفاع از ارزش های خود پیشقدم شویم، و در جستجوی مشارکتی باشیم که از محدودهٔ این قاره نیز فراتر رود.
اکنون زمانی است که باید از ثروتی که ناشی از بازار های آزاد است استفاده کنیم، و در منافع آن به طور برابر سهیم شویم. تجارت، سنگ بنای رشد و توسعهٔ جهانی است. اما اگر این رشد و توسعه تنها به تعداد معدودی از کشور ها خلاصه شود، نمی توانیم آن را پایدار حفظ کنیم. ما باید به اتفاق، تجارتی ایجاد کنیم که مولد ثروت و حافظ مردم و کرهٔ زمین باشد. اکنون زمان تجارت آزاد و منصفانه برای همگان فرارسیده است.
اکنون زمانیست که باید پاسخی برای خاور میانه و طلوع دوبارهٔ آن داشته باشیم. کشور من در کنار کشور شما و بقیهٔ اروپا باید پیامی مستقیم برای ایران در جهت کنار گذاشتن بلندپروازی های هسته ای، بفرستد. ما باید از لبنانی هایی که برای رسیدن به دموکراسی تظاهرات کردند و خون دادند، و اسرائیلی ها و فلسطینیانی که به دنبال صلح پایدار هستند، حمایت به عمل آوریم. و علیرغم اختلافات

گذشته، اکنون زمان آن است که جهان از میلیون ها عراقی که خواستار بازسازی حیات خود هستند حمایت کند، ولو ما مسئولیت را به دولت عراق سپرده و بالاخره این جنگ را پایان ببخشیم.
اکنون زمانی است که باید به اتفاق به نجات کرهٔ زمین بیندیشیم.
بیایید تصمیم بگیریم که ما جهانی را به میراث برای فرزندان خود باقی نگذاریم که سطح اقیانوس ها بالا آمده باشد، گرسنگی افزایش یافته، و توفان های وحشت انگیز سرزمین ها را به ویرانی بکشانند.
بیایید تصمیم بگیریم که همهٔ کشور ها – از جمله کشور خودم – با عزمی راسخ اقدام کرده و میزان حجم گاز کربنی که در هوا انتشار می یابد را کاهش دهند. اکنون زمان آن است که آیندهٔ کودکان را به آن ها بازپس دهیم. اکنون زمان اقدام با یک تن واحد است.
جهان، آنچه را در این جا می گذرد نظاره کرده و به خاطر می سپارد - آنچه ما در این لحظه انجام می دهیم. ما دست خود را به طرف مردم چهار گوشهٔ جهان و نقاط فراموش شده که آرزومند یک زندگی شرافتمندانه و همراه با آسایش هستند، دراز می کنیم؛ آیا ما با کمک امنیت و عدالت، بچه های بنگلادش را از فقر می رهانیم، برای پناهندگان چاد مأمن تهیه، و بلای ایدز را نابود می کنیم؟
آیا ما از حقوق بشر در برمه، از وبلاگ نویسان در ایران، و رأی دهندگان در زیمبابوه طرفداری می کنیم؟ آیا به عبارت ”دیگر هرگز“ در دارفور معنا خواهیم بخشید؟
آیا می پذیریم که الگویی مؤثرتر از نمونهٔ کشور های خود ما برای نشان دادن به جهان وجود ندارد؟ آیا شکنجه را نفی و از حکومت قانون حمایت می کنیم؟ آیا از مهاجرانی که از سایر سرزمین ها می آیند استقبال می کنیم، و تبعیض علیه آنانی که به ما شباهت ندارند، و مناسک عبادیشان متفاوت است را از بین می بریم؟ و آیا به وعدهٔ

خود مبنی بر برابری فرصت برای همهٔ مردم عمل می کنیم؟
ای مردم برلن – مردم جهان – زمان ما فرا رسیده. اکنون زمان مال ما است.
من می دانم که کشورم هنوز به کمال نرسیده است. بار ها برای وفا کردن به وعدهٔ آزادی و برابری برای همهٔ مردم مبارزه کرده ایم. ما هم سهم خود در خطا کردن ها را داشته ایم، و برخی اوقات اقدامات ما در جای جای جهان نمایانگر نیات خوب ما نبوده است.
ای مردم برلن – و مردم جهان – میزان چالش هایی که با آن روبرو هستیم بالاست. راهی که درپیش داریم طولانی است. اما من دربرابر شما می خواهم بگویم که ما وارثان مبارزه برای رسیدن به آزادی هستیم. با نظربه آینده، و عزمی راسخ در قلبمان، بیایید تاریخ را به یاد بسپاریم و به سرنوشت خود پاسخ دهیم، و بار دیگر جهان را از نو بسازیم.

باراک اوباما در حال سخنرانی در برلین، آلمان، 24 ژوییه 2008

مراسم نقل و انتقال در هیلا، عراق، 23 اکتبر 2008

استراتژی نوین برای جهانی نو

برپایی مجدد اتحاد با هم پیمانان
واشنگتن دی. سی.، 15 ژوییه 2008

شصت و یک سال قبل، جورج مارشال برنامه ای را اعلام کرد که نام او همواره به خاطر آن ماندگار ماند. بخش اعظم اروپا ویران شده بود. ایالات متحده با دشمنی قدرتمند و ایدئولوژیک روبه رو بود که قصد داشت بر جهان تسلط پیدا کند. این تهدید با کشف قدرت تازهٔ تخریب حیات در مقیاسی تصور نشدنی، تشدید شد. اتحاد جماهیر شوروی هنوز بمب اتمی در اختیار نداشت، اما برای به دست یافتن به آن زمان زیادی لازم نبود. چالشی که بزرگترین نسل از آمریکاییان با آن رو به رو بود- نسلی که فاشسیم را در میدان جنگ از بین برده بود- چگونگی مبارزه با این تهدید در حین توسعهٔ مرزهای آزادی بود. رهبرانی مانند ترومن و اکسون، کنان و مارشال، می دانستند که اقدام واحد و قاطعی برای حفظ آزادی وجود نداشت. ما به یک استراتژی جامع نیاز داشتیم تا جوابگوی این جهان تازه و خطرناک باشد.

این استراتژی باید نیروی مقاومت ناپذیر نظامی را در کنار عقل سلیم قرار دهد. و رویدادها را نه تنها از طریق قدرت نظامی، بلکه توسط نیروی افکارمان شکل دهد؛ توسط نیروی اقتصادی، هوش و دیپلماسی. باید حامی متحدان قدرتمندی باشد که آزادانه در آرمان آزادی و دموکراسی ما سهم داشته باشند؛ بازارها را بگشاید و حکومت قانون را برقرار کند. حامی مؤسسه های نوین بین المللی مانند سازمان ملل، ناتو، و بانک جهانی بوده،

و بر هرگوشه ای از جهان تمرکز داشته باشد. این استراتژی خطرهای جهان را به روشنی ملاحظه می کرد، و در عین حال به وعده هایش نیز پایبند بود.
به چه چیز نیاز است؟ بهترین کار کدام است؟ چه اقدامی را باید در پیش گرفت؟
خطرات امروز، هر چند وخامتشان کاهش نیافته اما متفاوت هستند. قدرت نابود کردن حیات در ابعاد فاجعه بار اکنون در خطرقرارگرفتن در دست تروریست هاست. آیندهٔ امنیت ما- و کرهٔ ما- در گروی وابستگی به نفت و گاز خارجی است. از کوه های پوشیده از غار شمال غرب پاکستان، تا دستگاه های سانتریفوژ مستقر در زیر خاک های ایران، می دانیم که مردم آمریکا دیگر نمی توانند در پناه اقیانوس ها یا صرفا نیروی نظامی مان در امان باشند.
حملات 11 سپتامبر 2001، این واقعیت تازه را تبدیل به تمرکزی وحشتناک و بد شگون کرد. در آن روز زیبا و درخشان، جهان صلح و رفاه که میراث پیروزی ما در جنگ سرد بود به ناگهان زیر خروارها آوار، و فولاد کج و معوج، و ابرهایی از دود، مدفون گشت.
اما عمق این فاجعه، وقار و قاطعیت ملت ما را نمایان کرد. در بانک های خون و شب زنده داری ها؛ در مدارس و در کنگرهٔ ایالات متحده، مردم آمریکا با یک دیگر متحد شدند- حتا متحد تر از زمان آغاز جنگ سرد.
جهان نیز در برابر مقصران این حرکت شیطانی متحد شد، و متحدان قدیم، دوستان تازه، و حتا رقبای دیرین در کنار ما ایستادند. بار دیگر زمان بهره برداری از قدرت و اعتقادات اخلاقی آمریکا فرارسید؛ بار دیگر زمان پدید آوردن یک استراتژی تازهٔ امنیتی برای جهانی متغیر بود.
یک لحظه تصور کنید که ما در آن روزها و ماه ها، و سال های بعد از 11 سپتامبر چه می توانستیم بکنیم.
می توانستیم با به کار گیری کل نیروی آمریکا اوسامه بن لادن، القاعده،

طالبان، و همهٔ تروریست های مسئول حملات 11 سپتامبر را نابود کنیم و در عین حال حافظ امنیت واقعی افغانستان باشیم.
می توانستیم تدابیری برای امنیت مواد هسته ای در سراسر جهان اتخاذ کنیم، و چهارچوب عدم گسترش سلاح های هسته ای قرن بیستم را برای پاسخگویی به چالش های قرن بیست ویکم، روزآمد کنیم.
می توانستیم برای رشد اقتصاد خود، و نجات کرهٔ زمین، و پایان دادن به استبداد نفتی، صد ها میلیارد دلار در منابع جایگزین انرژی سرمایه گذاری کنیم .
می توانستیم اتحاد های قدیم را تحکیم ببخشیم، مشارکت های تازه ایجاد کنیم، و مؤسسه های بین المللی را برای پیشبرد صلح و رفاه، نوسازی کنیم.
می توانستیم از نسل جدید بخواهیم تا پا به جریان های تند تاریخ گذارد، و در مقام نیرو های نظامی و معلمان، داوطلبان سپاه صلح و مأموران پلیس به کشور خدمت کنند.
می توانستیم از طریق سرمایه گذاری در تدابیر حفاظتی پیشرفته برای بنادر، قطارها و نیروگاه هایمان، امنیت کشور را تأمین کنیم.
می توانستیم جاده ها و پل ها را باز سازی کنیم، خطوط آهن جدید بکشیم سیستم های باند پهن به کار بگیریم، و برای همهٔ جوانان آمریکایی امکانات رفتن به دانشگاه را تأمین کنیم تا قدرت رقابت خود را افزایش دهیم.
می توانستیم همهٔ این کارها را انجام دهیم.
در عوض، زندگی هزاران آمریکایی را به هدر داده ایم، نزدیک به یک تریلیون دلار هزینه کرده ایم، متحدان را از خود دور کرده ایم و تهدیدات غیر مترقبه را ندیده گرفته ایم- همهٔ این به خاطر ادامهٔ جنگی که از پنج سال فراتر رفته، در کشوری که هیچ نوع ارتباطی با حملات 11 سپتامبر نداشت.
مردان و زنان یونیفورم پوش ما هر مأموریتی را که به آن ها محول کردیم

به پایان رساندند. آن چه در بحث دربارهٔ عراق کم داریم- که از زمان قبل از آغاز جنگ هم کم بود- بحث پیرامون عواقب ناگوار عراق و تسلط آن بر سیاست خارجی ما است.
این جنگ توجه ما را از تهدیدهایی که در مقابل داریم، و امکانات زیادی که می توانستیم از آن بهره ببریم، منحرف می کند. این جنگ از امنیت ما می کاهد، از وجههٔ ما در جهان، ارتش مان، اقتصادمان، و منابعی که برای رویارویی با چالش های قرن بیست و یکم به آن نیاز داریم. تمرکز ثابت و نامحدود ما بر عراق استراتژی صحیحی برای تأمین امنیت آمریکا نیست.
من وارد فعالیت برای انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده شده ام تا این کشور را به سمت مسیری تازه هدایت کنم- تا وعدهٔ این لحظه را غنیمت بدانم. به جای انحراف از اضطراری ترین تهدیداتی که در پیش رو داریم، قصد دارم بر آن ها چیره شوم. در عوض انداختن تمام سنگینی سیاست خارجی خود به گردن زنان و مردان شیردل ارتش، قصد دارم از تمامی عناصر مربوط به قدرت آمریکا برای حفظ امنیت مردم، تأمین رفاه و آزادی آن ها استفاده کنم. به جای دور کردن خود از جهان، می خواهم که آمریکا- بار دیگر- نقش رهبری داشته باشد.
من در مقام رییس جمهور یک استراتژی محکم، زیرکانه و مبتنی بر اصول برای حفظ امنیت ملی در پیش خواهم گرفت- استراتژی تصدیق کنندهٔ این امر که ما دارای منافعی نه تنها در بغداد، بلکه در قندهار و کراچی، در توکیو ولندن، در پکن و برلین هستیم. من این استراتژی را بر پنج هدف اصلی برای هرچه بیشتر امن نگاه داشتن آمریکا متمرکز می کنم: پایان دادن مسئولانه به جنگ عراق؛ اتمام مبارزه با القاعده و طالبان؛ تأمین امنیت سلاح های هسته ای و مواد مربوط به آن در برابر دسترسی تروریست ها و حکومت های شرور؛ از پیش بردن امنیت واقعی انرژی؛ و ایجاد مجدد اتحاد برای رویارویی با چالش های قرن بیست و یکم.

به این علت برنامهٔ خود را برای پایان دادن به این جنگ دنبال می کنم.
حالا، در خواست جدول زمانبندی خروج نیروهای آمریکایی از سوی نخست وزیر ملکی فرصت بسیار مناسبی است. این درخواست زمانی است که ژنرال آمریکایی مسئول آموزش نیرو های امنیتی عراق شهادت داده که ارتش عراق و پلیس این کشور در سال 2009 آمادگی قبول بخشی از مسئولیت امنیتی عراق را خواهند داشت. حالا زمان استقرار مجدد ومسئولانهٔ نیروهایمان فرا رسیده تا رهبران عراق را به سوی راه حل سیاسی سوق دهد، به ارتش مان حیات تازه ای ببخشد، و مجددا بر افغانستان و منافع امنیتی ما در مرز تأکید کند.
در جاهایی باید به قضاوت نشست. عراق محلی بی نقص نخواهد بود، و ما برای تبدیل آن جا به چنین محلی، منابع نامحدود در اختیار نداریم. ما قبل از ترک عراق نمی توانیم تک تک هواداران القاعده را بکشیم، هر ردپایی از نفوذ ایران را محو کنیم، و یا یک دموکراسی بی نقص در آن جا بر پا سازیم. ... در واقع، موفقیت واقعی در عراق- پیرزوی در عراق- در مراسمی خلاصه نمی شود که دشمن خود را تسلیم کرده و اسلحه اش را به زمین بگذارد. موفقیت زمانی در آن جا حاصل می شود که ماعراق را به دولتی بسپاریم که مسئول آیندهٔ کشور باشد- دولتی که قادر به جلوگیری از جنگ های فرقه ای باشد و اطمینان دهد که نیروهای القاعده که ما آن ها را عقب راندیم، دوباره ظاهر نشوند. این هدفی دست یافتنی است در صورتی که به دنبال برنامه ای برای وادار ساختن عراق به ایستادن روی پای خود باشیم.
این آینده ای است که عراق به آن نیاز دارد.این آینده ای است که مردم آمریکا می خواهند. و چیزی است که منافع مشترک ما ایجاب می کند. ...
و آینده ای است که ما برای ارتش خود می خواهیم. ما نمی توانیم نیروهایمان را تحت فشار قرار دهیم که در جنگی شرکت کنند که برای ایمنی ما تأثیری نداشته. من با پایان دادن به این جنگ نیرویمان را تقویت

من این استراتژی را بر پنج هدف اصلی برای هرچه بیشتر امن نگاه داشتن آمریکا متمرکز می کنم: پایان دادن مسئولانه به جنگ عراق؛ اتمام مبارزه با القاعده و طالبان؛ تأمین امنیت سلاح های هسته ای و مواد مربوط به آن در برابر دسترسی تروریست ها و حکومت های شرور؛ از پیش بردن امنیت واقعی انرژی؛ و ایجاد مجدد اتحاد برای رویارویی با چالش های قرن بیست و یکم.

می کنم، با افزایش 65.000 نفری نیرو های زمینی و 27.000 نفری تفنگداران دریایی، و با سرمایه گذاری در توانمندی هایی که برای شکست دادن دشمنان متعارف و پاسخگویی به چالش های غیرمتعارف زمانه به آن احتیاج داریم.

... مایلم عراقی ها مسئولیت آیندهٔ خود را به دست بگیرند، و جهت برخورداری ازثبات دراز مدت انطباق لازم سیاسی را کسب کنند. این است پیروزی، این است موفقیت. این بهترین راه حل برای عراق، و بهترین راه حل برای آمریکا است، و به همین جهت، من به عنوان رییس جمهور به این جنگ خاتمه خواهم داد.

... جبههٔ اصلی مبارزه با ترور در عراق نیست، و هرگز هم نبوده. به همین جهت دومین هدف استراتژی من جنگ با القاعده در افغانستان و پاکستان است.

پذیرفتنی نیست که بعد از گذشت نزدیک به هفت سال و کشته شدن حدود 3000 آمریکایی در خاک خودمان، تروریست هایی که حملات 11 سپتامبر را ترتیب داده بودند هنوز آزاد باشند. اوسامه بن لادن و ایمان الزراوی کماکان پیام هایی برای هواداران خود ضبط و برای ترورهای بیشتر توطئه می کنند. طالبان بخش هایی از افغانستان را تحت کنترل خود دارد. القاعده دارای پایگاه گسترده ای در پاکستان است که احتمالا در فاصلهٔ اندکی از پناهگاه قدیمی آن ها در افغانستان واقع است مانند فاصلهٔ میان واشنگتن و فیلادلفیا با قطار. چنانچه حملهٔ دیگری به سرزمین ما صورت بگیرد، احتمالا از همان محلی خواهد بود که نقشهٔ حملات 11 سپتامبر طراحی شد. و با همهٔ این احوال، نیروهایی که ما امروز در عراق داریم پنج برابر نیروهایمان در افغانستان است.

من حداقل دو تیپ جنگی اضافه به افغانستان گسیل خواهم کرد، و از این تعهد برای برخورداری از مشارکت های بیشتر- با محدودیت های کمتر- متحدان ناتو استفاده می کنم . بر آموزش دادن نیرو های امنیتی افغان و

تعیین مشوق هایی برای افسران آمریکایی که چنین مأموریتی را به عهده می گیرند، تأکید می کنم. همان طور که با حمایت از متحدانی که توانستند امنیت خود را حفظ کنند، در جنگ سرد موفقیت را از آن خود کردیم ، باید درک کنیم که خطوط اول جبهه در قرن بیست و یکم تنها در میادین جنگ نیستند- بلکه در پایگاه های آموزشی در نزدیکی کابل، در قرارگاه پلیس قندهار، و در حکومت قانون درهرات هم واقع اند.

به علاوه، امنیت پایدار زمانی حاصل می شود که به سرمشق مارشال توجه کنیم و اجازه دهیم افغان ها اقتصاد خود را از پایه بسازند. به همین جهت پیشنهاد 1 میلیارد دلار برای کمک های سالانۀ غیر نظامی را ارائه داده ام، همراه با تدابیرجدی حفاظتی برای جلوگیری از فساد و حصول اطمینان از این که تنها در کابل سرمایه گذاری نشود، بلکه در همۀ ایالات افغانستان صورت بگیرد. به عنوان بخشی از این برنامه، ما برای کشاورزان افغان در ایجاد معیشت جایگزین کشت خشخاش هم سرمایه گذاری کرده، و از قاچاق هرویین جلوگیری می کنیم . نباید بگذاریم آیندۀ افغانستان به دست تروریسم مواد مخدر از بین برود. مردم افغانستان باید بدانند که تعهد ما نسبت به آیندۀ آنان پایدار است، زیرا افغانستان و ایالات متحده دارای شرایط امنیتی مشترک می باشند.

بزرگترین تهدید نسبت به این امنیت، در مناطقی با نظام قبیله ای در پاکستان است، جایی که تروریست ها آموزش می بینند و شورشیان از آن جا به افغانستان حمله می کنند. ما نمی توانیم وجود پناهگاهی برای تروریست ها را تحمل کنیم، و به عنوان رییس جمهور، من آن را تحمل نمی کنم. ما به همکاری و مشارکت محکم و پایدار میان افغانستان، پاکستان و ناتو نیاز داریم تا امنیت مرزها حفظ شود، تا پایگاه های تروریستی برچیده شود، و شورشیان مرزی سرکوب گردند. ... و باید صریح بگوییم که اگر پاکستان قادر به اقدام و یا مایل به این کار نباشد، چنانچه ما آن ها را در دیدرس داشته باشیم، رأسا به دنبال تروریست های

عمده مانند بن لادن خواهیم بود.
اشتباه نکنید: موفقیت ما در افغانستان و تأمین امنیت کشورمان در گرو تغییر سیاست در مقابل پاکستان است.
تنها یک دموکراسی نیرومند در پاکستان است که می تواند ما را برای رسیدن به سومین هدف من کمک کند- یعنی تأمین امنیت همهٔ سلاح های هسته ای و مواد مربوط به آن در برابر دستیابی تروریست ها و دولت های شرور.
در سال های بعد از جنگ جهانی دوم ما نگران بودیم که سلاح مهلک اتمی به دست کرملین نیفتد. حالا نگرانی ما درمورد حدود 50 تن اورانیوم غنی شده در تأسیسات هسته ای غیرنظامی بیشتر از 40 کشور جهان است- که مقداری از آن به درستی محافظت نمی شود. حالا نگران فروپاشی چهارچوب پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای هستیم که مناسب با مقتضیات جهان دو قطبی زمان جنگ سرد طراحی شده بود. حالا نگرانی ما- غالب ما- درمورد یک دولت یا دانشمند شروراست که مهلک ترین سلاح های جهان رادر اختیار خطرناکترین آدم ها قرار دهد: تروریست هایی که برای کشتن خود و صد ها هزار تن از مردم تل آویو یا مسکو، لندن یا نیویورک، لحظه ای تردید به خود راه نمی دهند.
مهمتر از درپیش گرفتن این اقدامات ضروری و فوری، وقت آن است که پیامی صریح بفرستیم: آمریکا به دنبال جهانی فارغ از سلاح های هسته ایست. مادامی که سلاح های هسته ای وجود داشته باشد، باید عاملی بازدارنده در اختیار داشته باشیم. اما در عوض تهدید به اخراج آن ها از G8 ، نیاز داریم تا با روسیه همکاری کنیم تا موشک های بالیستسک روسی و آمریکایی را از وضعیت قرمز درآوریم، ذخیرهٔ سلاح های هسته ای و مواد مربوط به آن را به طور جدی کاهش بدهیم؛ تولید مواد شکافتی برای ساخت سلاح های اتمی را در جهان ممنوع کنیم؛ و ممنوعیت موشک های میان برد آمریکایی- روسی را گسترش دهیم تا تبدیل به توافقنامه

ای جهانی گردد. ما با تعهد خود نسبت به پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای، برای فشارآوردن بر سایر کشورها مانند کرۀ شمالی و ایران در رعایت آن، از موقعیت مناسب تری برخوردار خواهیم بود. به ویژه از اعتبار و قدرت بیشتری درارتباط با ایران بهره مند می شویم.
وجود سلاح های هسته ای در دست کشورهای حامی ترور، برای ما تحمل کردنی نیست. ممانعت از ایران در تولید سلاح های هسته ای یکی از منافع حیاتی امنیتی ایالات متحده محسوب می شود. هیچ یک از ابزار تدبیر کشورداری را از روی میز حذف نمی کنیم. من از همۀ عناصر قدرت آمریکا برای فشار آوردن به رژیم ایران استفاده خواهم کرد، در آغاز با دیپلماسی اصولی و مستقیم و تهاجمی- دیپلماسی به پشتیبانی مجازات های مؤثر و بدون قید وشرط.
... به همین دلیل پیگیری این مذاکرات دشواربايد با هماهنگی کامل متحدانمان و اعمال نفوذ کامل ما انجام شود- از جمله ملاقات من با رهبر ایران در زمان و مکانی که من انتخاب کنم – درصورتی که این اقدام در پیشبرد منافع مان مؤثر باشد.
ما این دیپلماسی را بدون داشتن توهمی دربارۀ رژیم ایران، دنبال خواهیم کرد. در عوض، گزینۀ صریحی ارائه می کنیم. اگر شما دست از ادامۀ برنامه های هسته ای خود، حمایت از ترور، و تهدید اسراییل بردارید، مشوق های ارزشمندی در انتظار شماست. در صورتی که این پیشنهاد را رد کنید، ما با اعمال تحریم های جدی تر یک جانبه، فشار را شدیدتر می کنیم؛ و همچنین با تحریم های شدیدتر چند جانبه در شورای امنیت، و درپیش گرفتن اقدامات پایدار خارج از سازمان ملل، ایران را منزوی می کنیم. ما به چنین دیپلماسی نیاز داریم. و حالاست که ایرانی ها باید وارد مذاکره شوند؛ صبر کردن، موجب تشدید فشارها می شود.
مطمئن ترین راه برای افزایش فشار بر ایران در دراز مدت، ممانعت از تأمین بودجه برای جاه طلبی های این کشور است. و این کار بسته به انجام

چهارمین هدف من است: پایان دادن به استبداد نفتی زمانهٔ ما.
یکی از خطرناک ترین سلاح های جهان امروز، قیمت نفت است. ما روزی نزدیک به 700 میلیون دلار برای نفت کشورهای بی ثبات و متخاصم روانهٔ این کشورها می کنیم. این پول تأمین کنندهٔ هزینهٔ بمب های تروریست هاست که از بغداد گرفته تا بیروت منفجر می شوند. این پول حامی دیپلماسی نفتی کاراکاس و مدرسه های بنیادستیزان از کراچی تا خارطوم است. قدرت را از آمریکا گرفته و به دیکتاتورها منتقل می کند. این خطر عاجل فقط تحت الشعاع تهدید دراز مدت تغییرات جوّی قرار گفته، که منجر به نابودی پهنهٔ آب ها و بروز توفان های هولناک، خشکسالی، و گرسنگی می گردد. به این معنی که در پنجاه سال آینده مردم برای تأمین آب و غذا مجبور به رقابت هستند، درست همان مردمی که در پنجاه سالهٔ قبل از آن با خشونت های فجیعی رو به رو بوده اند: در آفریقا، خاور میانه، و جنوب آسیا. در چهارچوبی مخرب، این به معنای بروز توفان های ویرانگر در سواحل ما و از بین رفتن خط ساحلی مان است. این تنها یک مسئلهٔ اقتصادی یا نگرانی زیست محیطی نیست- این یک بحران امنیت ملی است. برای حفظ امنیت مان- و به خاطر تک تک خانواده های آمریکایی که باید قیمت نفت را پای پمپ [های بنزین] بپردازند، ما باید وابستگی به نفت خارجی را متوقف کنیم. و من به عنوان رییس جمهور، دقیقا همین کار را خواهم کرد. اقدامات جزئی و شعارهای دهان پرکن سیاسی کاری از پیش نمی برد. من در ده سال آینده 150 میلیارد دلار برای قرار دادن آمریکا در مسیر امنیت انرژی سرمایه گذاری خواهم کرد. این بودجه، موجب سرمایه گذاری دربخش اقتصاد تجاری سبز است که وابستگی ما به نفت را پایان داده و طی دو دههٔ آینده 5 میلیون فرصت شغلی ایجاد خواهد کرد، و آیندهٔ کشور و کرهٔ زمین را تضمین می کند. ما درانواع پژوهش و تولید انرژی جایگزین سرمایه گذاری می کنیم- خورشیدی، بادی، و سوخت زیستی، و همچنین فناوری هایی که سوخت

زغال را تصفیه و انرژی هسته ای را ایمن کند. و از لحظه ای که به کار مشغول شوم، اعلام می کنم که ایالات متحدهٔ آمریکا آمادگی رهبری مجدد را دارد.
ما برای پرداختن به این چالش جهانی دیگر هرگز در حاشیه نخواهیم ماند، و مانعی بر سر راه اقدامات جهانی نخواهیم بود. من با رهبران کشورهایی که بزرگترین تولید کنندگان آلاینده های کربن هستند تماس می گیرم و از آن ها می خواهم به گردهمایی انرژی جهانی بپیوندند که پایه گذار پروتکل های جوّی نسل آینده است. ائتلافی نیز از کشورهای صادر کنندهٔ نفت تشکیل می دهیم و برای کاهش تقاضا، و از بین بردن تسلط اوپک بر اقتصاد جهان، با آن ها همکاری می کنیم . کاهش 80 درصدی انتشار آلانیده ها تا سال 2050 راهدف تعیین می کنیم. و با پدید آوردن اشکال تازهٔ انرژی پاک در کشور، همهٔ کشورهای جهان را در فن آوری و نوآوری هایمان سهیم می کنیم.
این سنت رهبری آمریکا به نفع جهان است. و این پنجمین هدف من خواهد بود- ساختن دوبارهٔ ائتلاف هایمان برای پاسخگویی به چالش های مشترک قرن بیست و یکم.
با وجود همهٔ قدرتی که داریم، آمریکا در صورت اقدام در کنار الگو هایی محکم، از هر زمانی قدرتمندتر است.
اکنون زمان همکاری بین المللی تازه ای فرا رسیده. وقت آن است که آمریکا و اروپا، همانند قرن بیستم، تعهد مشترکشان را برای از میان برداشتن تهدید های قرن بیست و یکم تجدید کنند. برای ایجاد آسیایی باثبات و مترقی، زمان تحکیم همکاری ها با ژاپن، کرهٔ جنوبی، استرالیا و بزرگترین دموکراسی جهان- هند- فرارسیده است. زمان آن است که چین رادر منافع مشترکمان مانند تغییرات جوّی دخالت دهیم، ولو این که ما کماکان به تشویق این کشور برای ایجاد جامعه ای بازتر و مبتنی بر بازار ادامه می دهیم. زمان تحکیم ناتو و با به جای آوردن احترام شایستهٔ

یک شریک، درخواست بیشتر از متحدانمان فرارسیده است. و نیز وقت آن رسیده که اصلاحاتی در سازمان ملل صورت بگیرد، به طوری که این نهاد ناکامل تبدیل به یک گردهمایی بی عیب و نقص برای سهیم شدن در بار مشکلات ، تقویت قدرت ما، و ارتقای ارزش هایمان گردد. زمان پررنگ تر کردن تعهدمان در حل مناقشه میان اعراب و اسراییل فرارسیده، تا بتوانیم به متحد خود اسراییل در رسیدن به امنیت واقعی و پایدار، و به فلسطینی ها در رسیدن به آرزوی برحقشان در برخورداری از یک کشور مستقل کمک کنیم.

و همان طور که تلاش های دیرین را تجدید می کنیم، باید کوشش های تازه ای هم برای پاسخگویی به چالش ها در پیش بگیریم. من به همین خاطر قصد ایجاد برنامهٔ مشترک همکاری های امنیتی را دارم- ائتلاف تازه ای از کشورها برای تحکیم مشارکت در نابودی شبکه های تروریستی، و ایستادن دربرابر شکنجه و خشونت. برای همین با اتحادیهٔ آفریقا برای ارتقای قابلیت آن جهت حفظ صلح همکاری می کنیم. به همین جهت مشارکت تازه ای برای برچیدن قاچاق مواد مخدر، اسلحه، و باندها در کشورهای قارهٔ آمریکا ایجاد می کنیم. این ها کارهایی است که آمادهٔ اقدام درمورد آن و مداخله دادن جهان در آن هستیم.

ما باید منابع قابل ملاحظه ای برای پاسخگویی به اولویت های حساس تأمین کنیم. می دانم که کمک به توسعه، از برنامه های مورد علاقه نیست، اما من به عنوان رییس جمهور، می توانم با دلیل به مردم آمریکا ثابت کنم که این کار بهترین سرمایه گذاری برای افزایش امنیت مشترک در تمامی جهان است. این موضوع با برنامهٔ مارشال تحقق پیدا کرد، و امروز هم این گونه خواهد بود. به همین جهت تا سال 2012، من بودجهٔ کمک های خارجی را به 50 میلیارد دلار افزایش می دهم و از آن برای حمایت از آینده ای باثبات در کشورهای ضعیف، و رشد پایدار در آفریقا استفاده می کنم؛ آن را برای از بین بردن فقر جهانی و پس راندن بیماری ها به کار

می برم. تا بار دیگر این پیام را به سوی چهره های مشتاقی که فراسوی مرزهای ما هستند برسانم که، ”شما برای ما اهمیت دارید. آیندهٔ شما آیندهٔ ماست. و زمان ما اکنون فرارسیده.“

هواداران اوباما در دهلی نو، هند، 24 ژوئن 2008.

برانگیخته شدن احساسات یکی از کهنه سربازان جنگ جهانی دوم طی مراسم روز سربازان سابق در شهر نیویورک، 11 نوامبر 2003.

آمریکایی که به آن عشق می ورزیم

گفتاری در مورد میهن پرستی و آزادی
ایندیپندنس، میسوری30- ژوئن 2008

در یک صبح بهاری در آوریل سال 1775، گروهی از مستعمره نشینان ساده- کشاورزان و تجار، آهنگران و چاپخانه داران، مردان و پسران جوان- خانه و خانوادهٔ خود را در لکسینگتون و کنکورد برای برداشتن سلاح در مقابل استبداد یک امپراتوری ترک کردند. احتمال شکست آن ها فراوان بود و خطرات بزرگی در پیش رو داشتند- زیرا اگر از جنگ هم جان سالم به در می بردند، هرشکست بعدی ممکن بود آن ها را محکوم به خیانت، و چوبهٔ دار کند.
با این حال خود را به دست سرنوشت می سپردند. آن ها این کار را نه از جانب قبیله یا نژاد خاصی انجام می دادند، که هدفشان آرمانی والاتر بود. اندیشهٔ آزادی. اندیشهٔ حقوق مسلم خدادادی. و با شلیک اولین گلوله در آن روز سرنوشت ساز- صدای شلیکی که در سراسر جهان شنیده شد- انقلاب آمریکا، و تجربهٔ آمریکا در دموکراسی، آغاز شد.
آن مردان لکسینگتون و کنکورد در زمرهٔ اولین میهن دوستان ما بودند. و در آغاز هفته ای که ما تولد کشورمان را گرامی می داریم، تصور می کنم مناسب باشد لحظه ای مکث کنیم و به معنای میهن پرستی- میهن پرستی آنان و ما- بیندیشیم. ما این کار را تا اندازه ای به خاطر این که در بحبوحهٔ جنگ هستیم، انجام می دهیم- بیش از

یک میلیون و نیم تن از بهترین زنان و مردان جوان ما تا به حال در عراق و افغانستان جنگیده اند؛ بیش از 60.000 تن از آنان زخمی شده اند، و بیشتر از 4.600 تن جان خود را از دست داده اند. جنگ هزینه های هنگفتی در بر داشته، و مباحث پیرامون مأموریت ما در عراق، تند و خشن بوده است. طبیعی است که در پرتو فداکاری این عدۀ زیاد، به تعهداتی که ما را به کشور و به یک دیگر پیوند می دهد، عمیق تر بیندیشیم.

ما به این موضوع ها به دلیل این که در جریان انتخابات ریاست جمهوری هستیم هم فکر می کنیم، شاید یکی از چشمگیرترین انتخابات بعد از چند نسل؛ رقابتی که تعیین کنندۀ مسیر این کشور برای سال ها و شاید دهه های آینده است. این انتخابات نه تنها بحث و تبادل نظر درمورد مسائل مهم است- بهداشت، اشتغال، انرژی، تحصیلات، و امنیت بازنشستگی- بلکه بحثی پیرامون ارزش ها نیز هست. چگونه می توانیم با حفظ آزادی ها یمان، خود را سالم و امن هم نگهداریم؟ چگونه به دولتی که به نظر می رسد هر چه بیشتر از مردم دور می شود و تحت تسلط منافع خاصی قرار دارد، دوباره اعتماد کنیم؟ چگونه در اقتصادی که به طور فزاینده جهانی می شود، اطمینان حاصل کنیم که برندگان به آنانی که اقبال کمتری داشته اند، وفادار می مانند؟ و چگونه اختلاف هایمان را در عصر فزونی تفاوت ها حل کنیم؟

و بالاخره این که، ارزش دارد معنای میهن دوستی راهم مد نظر قرار دهیم زیرا مسئلۀ این که چه کسی میهن دوست است- یا نیست- اغلب جوّ مناظرات سیاسی ما را مسموم می کند، به طوری که در عوض نزدیک کردن ما به یک دیگر، میانمان تفرقه می اندازد. من در جریان فعالیت های انتخاباتی خود به این نتیجه رسیدم. در طول زندگیم، عشق عمیق و ابدی به این کشور را موهبتی دانسته ام. من

این گونه بزرگ شده ام؛ و عاملی بود که مرا به سوی مشاغل دولتی سوق داد؛ و دلیل شرکت من در انتخابات ریاست جمهوری است. با این حال، بعضی مواقع در این شانزده ماه گذشته، برای اولین بار دریافته ام میهن پرستی من به چالش گرفته شد- گاهی در نتیجهٔ بی دقتی خودم، اما بیشتر در نتیجهٔ میل برخی برای به دست آوردن امتیازات سیاسی و برانگیختن ترس دربارهٔ این که من چه کسی هستم و از چه دفاع می کنم.

بگذارید در ابتدای سخنانم این را بگویم. من هرگز میهن پرستی دیگران را در این دوره از فعالیت های انتخاباتی زیر سئوال نخواهم برد. و زمانی که بشنوم دیگران میهن پرستی مرا زیر سئوال برده اند، بیکار نخواهم نشست.

...

استفاده از میهن پرستی به عنوان شمشیرسیاسی یا سپر سیاسی، به اندازهٔ خود جمهوری، دیرین است. با این همه، آن چه دربارهٔ مباحث میهن پرستی امروز قابل توجه است، ریشه داشتن آن در جنگ های فرهنگی دههٔ 60 و مباحثی است که به چهل سال قبل یا بیشتراز آن باز می گردد. در سال های نخست جنبش حقوق مدنی و مخالفت با جنگ ویتنام، مدافعان وضعیت موجود در آن زمان، اغلب افرادی را که خردمندانه بودن سیاست های دولت را زیر سئوال می بردند، متهم به عدم وطن پرستی می کردند. در همان حین، واکنش بعضی افراد، در به اصطلاح ضدفرهنگ سال های شصت نه تنها انتقاد از سیاست های خاص دولت بود، بلکه حمله به نماد ها و در موارد افراطی، اندیشهٔ آمریکایی با سوزاندن پرچم، سرزنش کردن کشور به خاطر هر چه خطا در جهان بود، و شاید اسفبارترین عمل انکار افتخار کهنه سربازانی که از ویتنام به خانه باز می گشتند، و این چیزی است که تا به امروز شرم ملی باقی مانده است.

بسیاری از مردم آمریکا هرگز تسلیم این دیدگاه های ساده انگارانه نشدند- این کاریکاتورهای راستی و چپی. غالب آمریکاییان فهمیدند که مخالفت کسی را میهن پرست جلوه نمی دهد، و در بی اعتنایی به سنت های آمریکا و نهاد های آن، هیچ وجه زیرکانه یا بخردانه ای وجود ندارد. با این حال، خشم و ناآرامی آن دوران هرگز تمام نشد. باز هم گویا سیاستمداران ما در پیچ و خم این موضوع های تکراری و پیش پا افتاده به دام می افتند- این واقعیتی بسیار آشکاراست که در خلال مباحث اخیر دربارۀ جنگ عراق به وضوح دیده می شود، وقتی افرادی که با سیاست دولت به مخالفت برخاستند، برچسب غیرمیهن پرست خوردند، و ژنرالی که مشاوران عالی خود را برای تصمیم گیری دربارۀ پیشروی در عراق گردآورده بود، متهم به خیانت شد.

با درنظرگرفتن چالش هایی که پیش رو داریم، دیگر نمی توانیم به تفرقه ادامه دهیم. هیچ یک از ما انتظار ندارد که مباحث میهن پرستی باید کاملا از بین برود یا خواهد رفت؛ هرچه باشد، وقتی دربارۀ میهن پرستی استدلال می کنیم، دربارۀ این که چه کشوری هستیم، و مهمتر از آن، چه کشوری باید باشیم، سخن می گوییم. اما به طور حتم در این مورد توافق داریم که هیچ حزب یا فلسفۀ سیاسی، انحصار میهن پرستی را در اختیار ندارد. و قطعا می توانیم به تعریفی از میهن پرستی برسیم که هر قدر زمخت و ناقص باشد، مبین روح مشترک آمریکا است.

این تعریف چگونه است؟ برای من، مثل اغلب آمریکایی ها، میهن پرستی به عنوان غریزۀ فطری آغاز می شود، عشق و وفاداری به کشور در اولین یادگیری های من ریشه دارند. فقط منظورم از حفظ خواندن سوگند وفاداری یا کارناوال های روز شکرگزاری در مدارس یا آتش بازی های چهارم ژوییه نیست، با این که همۀ این

مراسم عالی و فوق العاده هستند. بلکه منظورم اندیشهٔ آمریکا است که راه خود را از میان درس هایی که خانواده ام در کودکی به من آموخت، باز کرد.

...

میهن پرستی برای من همیشه چیزی بیشتر از وفاداری به نقطه ای روی نقشه یا مردمان خاصی است. درعوض برای من سرسپردگی به آرمان های آمریکا است- آرمان هایی که هر کسی می تواند در راه آن از خودگذشتگی، یا از آن دفاع، یا به حد نهایت ایثار کند. من معتقد هستم که همین سرسپردگی موجب می شود کشوری مملو از نژاد ها و قومیت های مختلف، ومذاهب و رسوم گوناگون مانند یک تن واحد باشد. ...

معتقد هستم آنانی که ضعف های آمریکا را بدون اقرار به عظمت آرمان های ما و الهام بخش بودن آن برای دنیایی بهتر، مورد حمله قرار می دهند، شناخت عمیقی از آمریکا ندارند.

البته، دقیقا به این خاطر که آمریکا بدون نقص نیست، و دقیقا به این خاطر که آرمان های ما همواره انتظارات بیشتری از ما دارند، میهن پرستی نمی تواند به عنوان وفاداری به رهبر یا دولت یا سیاست خاصی تعریف شود. همان گونه که مارک تواین، بزرگترین طنزپرداز آمریکا و فرزند سربلند میسوری نوشت، ”میهن دوستی یعنی حمایت همیشگی از وطن، و دولت آن در زمانی که لیاقت آن را دارد.“ ما می توانیم آروز کنیم که رهبران و دولت ما مدافع آرمان هایمان باشند، و بارها همین اتفاق در تاریخ رخ داده است. اما وقتی قوانین ما، رهبران و یا دولت با آرمان هایمان هماهنگ نیستند، پس مخالفت مردم عادی آمریکا می تواند واقعی ترین ترجمان میهن پرستی باشد.

...

فراتر از وفاداری به آرمان های آمریکا، فراتر از ابراز مخالفت در راه حفظ این آرمان ها، من معتقد هستم که میهن پرستی هر معنایی دارد باید تمایل به از خودگذشتگی را هم در بر گیرد- گذشتن از چیزی که برایمان ارزش دارد به خاطر یک امر بزرگتر. برای آنانی که زیر پرچم این کشور جنگیده اند ...

فراتر از وفاداری به آرمان های آمریکا، فراتر از ابراز مخالفت در راه حفظ این آرمان ها، من معتقد هستم که میهن پرستی هر معنایی دارد باید تمایل به از خودگذشتگی را هم در بر گیرد- گذشتن از چیزی که برایمان ارزش دارد به خاطر یک امر بزرگتر. برای آنانی که زیر پرچم این کشور جنگیده اند ... لزومی به اثبات از خودگذشتگی وجود ندارد. و بگذارید این را نیز اضافه کنم که هیچ کس نباید هرگز به این خدمت کم بها دهد، به خصوص در مبارزات سیاسی، و این درمورد حامیان هر دو طرف صادق است.
ما باید همیشه در برابر خدمت مردان و زنانمان در لباس متحد الشکل ابراز حق شناسی کنیم. همین. یکی از نکات خوب حاصل از جنگ فعلی در عراق، تصدیق این موضوع بوده که چه موافق این جنگ باشیم و چه مخالف آن، فداکاری نیرو هایمان همیشه شایستهٔ

تقدیر است.
... من شاهد نسل تازه ای از آمریکایی ها بوده ام که دریافت پیام را آغاز کرده اند. آن ها را هر جا که می روم، ملاقات می کنم، جوانانی که در طرح بازسازی آمریکا شرکت دارند؛ نه فقط کسانی که برای جنگدیدن در سرزمین های دوردست ثبت نام می کنند، بلکه آنانی که برای رسیدن به آمریکایی بهتر از طریق تدریس در مدارس محروم، و مراقبت از بیماران در بیمارستان هایی که فاقد تجهیزات و امکانات کافی هستند، و یا تشویق هرچه بیشتر استفاده از انرژی تجدیدپذیر در جوامع محلی خود تلاش می کنند.
معتقدم یکی از وظایف دولت بعدی، حصول اطمینان از رشد این جنبش برای ارائهٔ خدمات و حفظ آن در سال های آینده است. ما باید آمریکورز و سپاه صلح را توسعه دهیم. باید خدمت نظامی را با درنظر گرفتن امتیازات تحصیلی تشویق کنیم، و افزایش امتیازات برای کسانی که از روی حس وظیفه شناسی به خدمت در ارتش پرداخته اند.
همان طور که چهارمین قرن تاریخ کشورمان را آغاز می کنیم، آسان است که طبیعت خارق العادهٔ آمریکا را مسلم فرض کنیم. اما وظیفهٔ ما به عنوان ملت آمریکا و والدین این است که این تاریخ را به فرزندانمان در خانه و در مدرسه گوشزد کنیم....
برما است که به آن ها آموزش دهیم. بر ما است که به آن ها بیاموزیم هرچند با چالش های بزرگی روبرو بوده ایم و در اشتباهات سهم داشته ایم، همیشه توانسته ایم متحد بمانیم و این کشور را هر چه قوی تر، شکوفاتر، و متحد تر، و شایسته تر بسازیم. بر ما است که به آن ها بیاموزیم آمریکا یک نیروی خیردر جهان است، و کشور ها و مردمان دیگربه ما به عنوان بهترین امید روی زمین نگریسته اند. بر ما است که به آن ها بیاموزیم باید آنچه را جامعه به ما داده به آن

بازپس دهیم؛ که خدمت در ارتش موجب افتخار است؛ که شرکت در دموکراسی و بیان افکارمان بسیار حیاتی است.
و بر ما است که به فرزندانمان درسی بدهیم که سیاستمداران اغلب آن را فراموش می کنند: که میهن پرستی نه تنها به معنی دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی، بلکه کارکردن مستمر است به منظور ساختن آمریکایی بهتر برای نسل های آینده ....
و در پایان، شاید همین خصلت باشد که بهترین تعریف میهن پرستی را در ذهن من ارائه می دهد- نه فقط عشق انتزاعی به آمریکا، بلکه عشقی خاص و اعتقاد به مردم آمریکا. به این دلیل بادیدن پرچم خود، قلبمان سرشار از غرور می شود؛ وقتی نغمهٔ تنهای تاپس نواخته می شود، اشک می ریزیم. زیرا می دانیم که عظمت این کشور- پیروزی هایش در جنگ، ثروت بیکران آن، دستاورد های علمی و فرهنگی آن- همه نتیجهٔ نیرو و قدرت خلاقهٔ مردم آمریکا است؛ سخت کوشی، انگیزه، مبارزه، تب و تاب، طنز و دلاوری درونی آن ها.
این آزادی ایست که ما از آن دفاع می کنیم-آزادی هر یک از ما در دنبال کردن آرزوهایمان. آن برابری ایست که ما جستجو می کنیم- نه برابری نتایج، بلکه فرصت برابر برای هر یک از ما برای موفقیت در صورت تلاش. این، جامعه ای است که می کوشیم بسازیم- جامعه ای که در آن به دموکراسی بعضا به هم ریختهٔ مان اطمینان کنیم، که در آن خود را بخشی از تاریخی بزرگتر ببینیم، که در آن سرنوشتمان به سرنوشت کسانی که متفقا به باور آمریکایی سعادتمند و یگانه وفا دارند، گره خورده است.

نصب پرچم توسط یکی از کارکنان محل اخذ رأی، قبل از مراجعهٔ رأی دهندگان به شهرداری ووداستاک، نیو همشایر در روز انتخابات سال 2008.

تظاهر کنندگان حقوق مدنی در نزدیکی مونتگمری، آلاباما، مارس 1965.

وحدت کامل تر

سخنرانی پیرامون نژاد
فیلادلفیا، پنسیلوانیا، 18 مارس 2008

در یک صبح بهاری در آوریل سال 1775، گروهی از مستعمره نشینان ساده- کشاورزان و تجار، آهنگران و چاپخانه داران، مردان و پسران جوان- خانه و خانوادهٔ خود را در لکسینگتون و کنکورد برای برداشتن سلاح در مقابل استبداد یک امپراتوری ترک کردند. احتمال شکست آن ها فراوان بود و خطرات بزرگی در پیش رو داشتند- زیرا اگر از جنگ هم جان سالم به در می بردند، هرشکست بعدی ممکن بود آن ها را محکوم به خیانت، و چوبهٔ دار کند.
با این حال خود را به دست سرنوشت می سپردند. آن ها این کار را نه از جانب قبیله یا نژاد خاصی انجام می دادند، که هدفشان آرمانی والاتر بود. اندیشهٔ آزادی. اندیشهٔ حقوق مسلم خدادادی. و با شلیک اولین گلوله در آن روز سرنوشت ساز- صدای شلیکی که در سراسر جهان شنیده شد- انقلاب آمریکا، و تجربهٔ آمریکا در دموکراسی، آغاز شد.
آن مردان لکسینگتون و کنکورد در زمرهٔ اولین میهن دوستان ما بودند. و در آغاز هفته ای که ما تولد کشورمان را گرامی می داریم، تصور می کنم مناسب باشد لحظه ای مکث کنیم و به معنای میهن پرستی- میهن پرستی آنان و ما- بیندیشیم. ما این کار را تا اندازه ای به خاطر این که در بحبوحهٔ جنگ هستیم، انجام می دهیم- بیش از یک میلیون و نیم تن از بهترین زنان و مردان جوان ما تا به حال در عراق و افغانستان جنگیده اند؛ بیش از 60.000 تن از آنان زخمی

شده اند، و بیشتر از 4.600 تن جان خود را از دست داده اند. جنگ هزینه های هنگفتی در بر داشته، و مباحث پیرامون مأموریت ما در عراق، تند و خشن بوده است. طبیعی است که در پرتو فداکاری این عدۀ زیاد، به تعهداتی که ما را به کشور و به یک دیگر پیوند می دهد، عمیق تر بیندیشیم.

ما به این موضوع ها به دلیل این که در جریان انتخابات ریاست جمهوری هستیم هم فکر می کنیم، شاید یکی از چشمگیرترین انتخابات بعد از چند نسل؛ رقابتی که تعیین کنندۀ مسیر این کشور برای سال ها و شاید دهه های آینده است. این انتخابات نه تنها بحث و تبادل نظر درمورد مسائل مهم است- بهداشت، اشتغال، انرژی، تحصیلات، و امنیت بازنشستگی- بلکه بحثی پیرامون ارزش ها نیز هست. چگونه می توانیم با حفظ آزادی ها یمان، خود را سالم و امن هم نگهداریم؟ چگونه به دولتی که به نظر می رسد هر چه بیشتر از مردم دور می شود و تحت تسلط منافع خاصی قرار دارد، دوباره اعتماد کنیم؟ چگونه در اقتصادی که به طور فزاینده جهانی می شود، اطمینان حاصل کنیم که برندگان به آنانی که اقبال کمتری داشته اند، وفادار می مانند؟ و چگونه اختلاف هایمان را در عصر فزونی تفاوت ها حل کنیم؟

و بالاخره این که، ارزش دارد معنای میهن دوستی راهم مد نظر قرار دهیم زیرا مسئلۀ این که چه کسی میهن دوست است- یا نیست- اغلب جوّ مناظرات سیاسی ما را مسموم می کند، به طوری که در عوض نزدیک کردن ما به یک دیگر، میانمان تفرقه می اندازد. من در جریان فعالیت های انتخاباتی خود به این نتیجه رسیدم. در طول زندگیم، عشق عمیق و ابدی به این کشور را موهبتی دانسته ام. من این گونه بزرگ شده ام؛ و عاملی بود که مرا به سوی مشاغل دولتی

سوق داد؛ و دلیل شرکت من در انتخابات ریاست جمهوری است. با این حال، بعضی مواقع در این شانزده ماه گذشته، برای اولین بار دریافته ام میهن پرستی من به چالش گرفته شد- گاهی در نتیجهٔ بی دقتی خودم، اما بیشتر در نتیجهٔ میل برخی برای به دست آوردن امتیازات سیاسی و برانگیختن ترس دربارهٔ این که من چه کسی هستم و از چه دفاع می کنم.

بگذارید در ابتدای سخنانم این را بگویم. من هرگز میهن پرستی دیگران را در این دوره از فعالیت های انتخاباتی زیر سئوال نخواهم برد. و زمانی که بشنوم دیگران میهن پرستی مرا زیر سئوال برده اند، بیکار نخواهم نشست.

...

استفاده از میهن پرستی به عنوان شمشیرسیاسی یا سپر سیاسی، به اندازهٔ خود جمهوری، دیرین است. با این همه، آن چه دربارهٔ مباحث میهن پرستی امروز قابل توجه است، ریشه داشتن آن در جنگ های فرهنگی دههٔ 60 و مباحثی است که به چهل سال قبل یا بیشتراز آن باز می گردد. در سال های نخست جنبش حقوق مدنی و مخالفت با جنگ ویتنام، مدافعان وضعیت موجود در آن زمان، اغلب افرادی را که خردمندانه بودن سیاست های دولت را زیر سئوال می بردند، متهم به عدم وطن پرستی می کردند. در همان حین، واکنش بعضی افراد، در به اصطلاح ضدفرهنگ سال های شصت نه تنها انتقاد از سیاست های خاص دولت بود، بلکه حمله به نماد ها و در موارد افراطی، اندیشهٔ آمریکایی با سوزاندن پرچم، سرزنش کردن کشور به خاطر هر چه خطا در جهان بود، و شاید اسفبارترین عمل انکار افتخار کهنه سربازانی که از ویتنام به خانه باز می گشتند، و این چیزی است که تا به امروز شرم ملی باقی مانده است.

با همکاری یک دیگر می توانیم جراحات نژادی را پشت سر بگذاریم، و درواقع اگر بخواهیم راه خود را به سوی وحدتی کاملتر ادامه دهیم، انتخابی دیگر را در پیش رویمان نداریم.

بسیاری از مردم آمریکا هرگز تسلیم این دیدگاه های ساده انگارانه نشدند- این کاریکاتورهای راستی و چپی. غالب آمریکاییان فهمیدند که مخالفت کسی را میهن پرست جلوه نمی دهد، و در بی اعتنایی به سنت های آمریکا و نهاد های آن، هیچ وجه زیرکانه یا بخردانه ای وجود ندارد. با این حال، خشم و ناآرامی آن دوران هرگز تمام نشد. باز هم گویا سیاستمداران ما در پیچ و خم این موضوع های تکراری و پیش پا افتاده به دام می افتند- این واقعیتی بسیار آشکاراست که در خلال مباحث اخیر دربارۀ جنگ عراق به وضوح دیده می شود، وقتی افرادی که با سیاست دولت به مخالفت برخاستند، برچسب غیرمیهن پرست خوردند، و ژنرالی که مشاوران عالی خود را برای تصمیم گیری دربارۀ پیشروی در عراق گردآورده بود، متهم به خیانت شد.

با درنظرگرفتن چالش هایی که پیش رو داریم، دیگر نمی توانیم به تفرقه ادامه دهیم. هیچ یک از ما انتظار ندارد که مباحث میهن پرستی باید کاملا از بین برود یا خواهد رفت؛ هرچه باشد، وقتی دربارۀ میهن پرستی استدلال می کنیم، دربارۀ این که چه کشوری هستیم، و مهمتر از آن، چه کشوری باید باشیم، سخن می گوییم. اما به طور حتم در این مورد توافق داریم که هیچ حزب یا فلسفۀ سیاسی، انحصار میهن پرستی را در اختیار ندارد. و قطعا می توانیم به تعریفی از میهن پرستی برسیم که هر قدر زمخت و ناقص باشد، مبین روح مشترک آمریکا است.

این تعریف چگونه است؟ برای من، مثل اغلب آمریکایی ها، میهن پرستی به عنوان غریزۀ فطری آغاز می شود، عشق و وفاداری به کشور در اولین یادگیری های من ریشه دارند. فقط منظورم از حفظ خواندن سوگند وفاداری یا کارناوال های روز شکرگزاری در

مدارس یا آتش بازی های چهارم ژوییه نیست، با این که همهٔ این مراسم عالی و فوق العاده هستند. بلکه منظورم اندیشهٔ آمریکا است که راه خود را از میان درس هایی که خانواده ام در کودکی به من آموخت، باز کرد.

...

میهن پرستی برای من همیشه چیزی بیشتر از وفاداری به نقطه ای روی نقشه یا مردمان خاصی است. درعوض برای من سرسپردگی به آرمان های آمریکا است- آرمان هایی که هر کسی می تواند در راه آن از خودگذشتگی، یا از آن دفاع، یا به حد نهایت ایثار کند. من معتقد هستم که همین سرسپردگی موجب می شود کشوری مملو از نژاد ها و قومیت های مختلف، ومذاهب و رسوم گوناگون مانند یک تن واحد باشد. ...

معتقد هستم آنانی که ضعف های آمریکا را بدون اقرار به عظمت آرمان های ما و الهام بخش بودن آن برای دنیایی بهتر، مورد حمله قرار می دهند، شناخت عمیقی از آمریکا ندارند.

البته، دقیقا به این خاطر که آمریکا بدون نقص نیست، و دقیقا به این خاطر که آرمان های ما همواره انتظارات بیشتری از ما دارند، میهن پرستی نمی تواند به عنوان وفاداری به رهبر یا دولت یا سیاست خاصی تعریف شود. همان گونه که مارک تواین، بزرگترین طنزپرداز آمریکا و فرزند سربلند میسوری نوشت، ”میهن دوستی یعنی حمایت همیشگی از وطن، و دولت آن در زمانی که لیاقت آن را دارد.“ ما می توانیم آروز کنیم که رهبران و دولت ما مدافع آرمان هایمان باشند، و بارها همین اتفاق در تاریخ رخ داده است. اما وقتی قوانین ما، رهبران و یا دولت با آرمان هایمان هماهنگ نیستند، پس مخالفت مردم عادی آمریکا می تواند واقعی ترین ترجمان میهن

پرستی باشد.
...
فراتر از وفاداری به آرمان های آمریکا، فراتر از ابراز مخالفت در راه حفظ این آرمان ها، من معتقد هستم که میهن پرستی هر معنایی دارد باید تمایل به از خودگذشتگی را هم در بر گیرد- گذشتن از چیزی که برایمان ارزش دارد به خاطر یک امر بزرگتر. برای آنانی که زیر پرچم این کشور جنگیده اند ... لزومی به اثبات از خودگذشتگی وجود ندارد. و بگذارید این را نیز اضافه کنم که هیچ کس نباید هرگز به این خدمت کم بها دهد، به خصوص در مبارزات سیاسی، و این درمورد حامیان هر دو طرف صادق است.
ما باید همیشه در برابر خدمت مردان و زنانمان در لباس متحد الشکل ابراز حق شناسی کنیم. همین. یکی از نکات خوب حاصل از جنگ فعلی در عراق، تصدیق این موضوع بوده که چه موافق این جنگ باشیم و چه مخالف آن، فداکاری نیرو هایمان همیشه شایستهٔ تقدیر است.
... من شاهد نسل تازه ای از آمریکایی ها بوده ام که دریافت پیام را آغاز کرده اند. آن ها را هر جا که می روم، ملاقات می کنم، جوانانی که در طرح بازسازی آمریکا شرکت دارند؛ نه فقط کسانی که برای جنگدیدن در سرزمین های دوردست ثبت نام می کنند، بلکه آنانی که برای رسیدن به آمریکایی بهتر از طریق تدریس در مدارس محروم، و مراقبت از بیماران در بیمارستان هایی که فاقد تجهیزات و امکانات کافی هستند، و یا تشویق هرچه بیشتر استفاده از انرژی تجدیدپذیر در جوامع محلی خود تلاش می کنند.
معتقدم یکی از وظایف دولت بعدی، حصول اطمینان از رشد این جنبش برای ارائهٔ خدمات و حفظ آن در سال های آینده است. ما باید

آمریکورز و سپاه صلح را توسعه دهیم. باید خدمت نظامی را با درنظر گرفتن امتیازات تحصیلی تشویق کنیم، و افزایش امتیازات برای کسانی که از روی حس وظیفه شناسی به خدمت در ارتش پرداخته اند.
همان طور که چهارمین قرن تاریخ کشورمان را آغاز می کنیم، آسان است که طبیعت خارق العادهٔ آمریکا را مسلم فرض کنیم. اما وظیفهٔ ما به عنوان ملت آمریکا و والدین این است که این تاریخ را به فرزندانمان در خانه و در مدرسه گوشزد کنیم....
برما است که به آن ها آموزش دهیم. بر ما است که به آن ها بیاموزیم هرچند با چالش های بزرگی روبرو بوده ایم و در اشتباهات سهم داشته ایم، همیشه توانسته ایم متحد بمانیم و این کشور را هر چه قوی تر، شکوفاتر، و متحد تر، و شایسته تر بسازیم. بر ما است که به آن ها بیاموزیم آمریکا یک نیروی خیردر جهان است، و کشور ها و مردمان دیگربه ما به عنوان بهترین امید روی زمین نگریسته اند.
بر ما است که به آن ها بیاموزیم باید آنچه را جامعه به ما داده به آن بازپس دهیم؛ که خدمت در ارتش موجب افتخار است؛ که شرکت در دموکراسی و بیان افکارمان بسیار حیاتی است.
و بر ما است که به فرزندانمان درسی بدهیم که سیاستمداران اغلب آن را فراموش می کنند: که میهن پرستی نه تنها به معنی دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی، بلکه کارکردن مستمر است به منظور ساختن آمریکایی بهتر برای نسل های آینده ....
و در پایان، شاید همین خصلت باشد که بهترین تعریف میهن پرستی را در ذهن من ارائه می دهد- نه فقط عشق انتزاعی به آمریکا، بلکه عشقی خاص و اعتقاد به مردم آمریکا. به این دلیل بادیدن پرچم خود، قلبمان سرشار از غرور می شود؛ وقتی نغمهٔ تنهای تاپس

مخاطبان گوناگونی مشغول گوش دادن به سخنان اوباما در والینگزفورد، پنسیلوانیا هستند.

نواخته می شود، اشک می ریزیم. زیرا می دانیم که عظمت این کشور- پیروزی هایش در جنگ، ثروت بیکران آن، دستاورد های علمی و فرهنگی آن- همه نتیجهٔ نیرو و قدرت خلاقهٔ مردم آمریکا است؛ سخت کوشی، انگیزه، مبارزه، تب و تاب، طنز و دلاوری درونی آن ها.

این آزادی ایست که ما از آن دفاع می کنیم-آزادی هر یک از ما در دنبال کردن آرزوهایمان. آن برابری ایست که ما جستجو می کنیم- نه برابری نتایج، بلکه فرصت برابر برای هر یک از ما برای موفقیت در صورت تلاش. این، جامعه ای است که می کوشیم بسازیم- جامعه ای که در آن به دموکراسی بعضا به هم ریختهٔ مان اطمینان کنیم، که در آن خود را بخشی از تاریخی بزرگتر ببینیم، که در آن سرنوشتمان به سرنوشت کسانی که متفقا به باور آمریکایی سعادتمند و یگانه وفا دارند، گره خورده است.

گذشته، آینده، و دیدگاه ما دربارهٔ آمریکا

اعلام نامزدی ریاست جمهوری
10 فوریه 2007، اسپرینگفیلد، ایلینوی

دراین جا، در اسپرینگفیلد بود که شمال، جنوب، شرق و غرب به هم پیوست و برای من یاد آور شایستگی مردم آمریکا شد – من باور داشتم که این شایستگی، برای بنای آمریکایی سرشار از امید می تواند به ما کمک کند.
به همین جهت، در سایهٔ اولد استیت کاپیتول، که لینکلن از مجلسی که دو دسته شده بود خواست با یک دیگر وحدت داشته باشند، و مالامال از امید ها و آرزو های مشترک بود، من امروز در مقابل شما می ایستم و نامزدی خود برای ریاست جمهوری ایالات متحده را اعلام می کنم.
اذعان دارم که در اعلام این مطلب نوعی گستاخی - نوعی جسارت - وجود دارد. می دانم که مدت زیادی را به یادگیری راه و روش های واشنگتن اختصاص نداده ام. اما به قدر کافی در آن جا بوده ام که بتوانم مشاهده کنم راه و روش واشنگتن باید تغییر کند.
خلاقیت بنیانگذاران ما در این بوده که آن ها نظام حکومتی ای را طراحی کردند که قابلیت تغییر دارد. و باید دلگرم باشیم، زیرا قبلا هم این کشور را تغییر داده ایم. در مقابله با استبداد، گروهی وطن

باراک اوباما در 10 فوریهٔ 2007، نامزدی خود را در انتخابات ریاست جمهوری در اولد استیت کاپیتول ، واقع در اسپرینگفیلد، ایلینوی اعلام می کند.

پرست موفق شدند یک امپراتوری را به زانو درآورند. علی رغم جنگ های داخلی، ما توانستیم ملتی را از نو متحد، و زندانیان را آزاد کنیم. علی رغم رکود اقتصادی، ایجاد اشتغال کردیم و میلیون ها تن از فقر نجات یافتند. ما از ورود مهاجران استقبال کردیم، خطوط آهن را تا غرب امتداد دادیم، انسان را به کرهٔ ماه فرستادیم، و به ندای پادشاهی برای جاری ساختن عدالت و صداقت گوش فرادادیم.
هر بار، نسلی جدید ظهور کرده و کار هایی که می بایست را به انجام رسانیده است. امروز ما را دوباره خوانده اند – و زمان پاسخگویی نسل ما فرارسیده است.
زیرا ایمان استوار ما همین است – که علیرغم وجود همهٔ مشکلات، مردمانی که به وطن خود عشق می ورزند می توانند آن را تغییر دهند.

...

همهٔ ما می دانیم که چالش های امروز کدامند - جنگی بدون انتها، وابستگی به نفت که آیندهٔ ما را با خطر مواجه می کند، مدارسی که بسیاری از دانش آموزان چیزی در آن فرا نمی گیرند، و خانواده هایی که هر چند سخت کار می کنند، اما با حقوق ماهانهٔ خود مجبور به مبارزه با سختی های زندگی هستند. ما چالش ها رامی شناسیم. بخشی از آن ها شنیده ایم. و سال ها درموردشان به صحبت نشسته ایم.
آن چه ما را از رویارویی با این چالش ها باز می دارد، فقدان سیاست های صحیح و برنامه های مؤثر نیست. آنچه موجب توقف ما می شود، ضعف رهبری و ضعف سیاست ها است – به آسانی با هر چیز جزئی و پست منحرف می شویم، از تصمیم گیری های دشوار اجتناب می کنیم، و به جای بالا زدن آستین ها و ایجاد اتفاق

رأی برای رویارویی با مشکلات عمده، به امتیازات حقیر سیاسی تن در می دهیم.
...
زمان تغییر شرایط فرا رسیده است. هنوز مدت زمانی نگذشته است که به پیشرفت هایی نیز نایل آمده ایم. اما واشنگتن راهی طولانی در پیش دارد. و آسان نخواهد بود. به همین خاطر باید اولویت هایمان را تعیین کنیم. انتخاب های سختی در انتظار ما است. و هرچند دولت نقش عمده ای در ایجاد تغییرات مورد نیازمان خواهد داشت، ما به بودجهٔ بیشتری نیاز داریم و با اتکا به برنامه ها نمی توانیم به جایی که می خواهیم، برسیم. هر یک از ما در زندگی خود باید به قبول مسئولیت هایی بپردازد- برای یاد دادن اصول اخلاق مربوط به توفیق به فرزندانمان، هماهنگی با اقتصاد رقابتی، تحکیم جوامعمان، و سهیم شدن در فداکاری برای جامعه.
پس بیایید کارمان را آغاز کنیم. بیایید این کار دشوار را به اتفاق انجام دهیم. بیایید این کشور را تغییر دهیم.
بیایید ما نسلی باشیم که به اقتصاد خود برای رقابت در عصر دیجیتال، شکل تازه ای می بخشد. استانداردهای بالایی برای مدارسمان در نظر بگیریم و برای موفقیت سیستم آموزشی، منابع مورد نیاز را در اختیار آن قرار دهیم. ارتش تازه ای از معلمان استخدام کنیم و در مقابل پاسخگویی بیشتر آنان، دستمزد بیشتری به آنان بدهیم و از آنان حمایت به عمل آوریم. دستیابی به تحصیلات عالی را آسان تر کنیم، و در پژوهش های علمی سرمایه گذاری بیشتری بکنیم، و امکان استفاده از باند پهن اینترنتی را تا قلب محلات فقیر نشین و مناطق روستایی سراسر آمریکا گسترش دهیم.
و با تغییر اوضاع اقتصادی، بیایید آن نسلی باشیم که کارگران را در

رفاه و آسایش سهیم می کند. از منافعی که شرکت ها وعده داده و به سختی به دست آورده اند، حمایت کنیم. امکان پس انداز برای دوران بازنشستگی مردم سخت کوش را فراهم کنیم. و به اتحادیه ها و سازمان دهندگان آن ها اجازه دهیم تا طبقهٔ متوسط کشور را دوباره احیا کنند.

بیایید نسلی باشیم که فقر را از آمریکا ریشه کن می کند. هر فردی که مایل به کار کردن است، باید از آموزش های حرفه ای مربوط برخوردار گردد و با دستمزدی که می گیرد بتواند مخارج خود و مهد کودک فرزندش را تأمین کند، تا هنگامی که او مشغول کار است مطمئن باشد فرزندش در محیطی امن به سر می برد. بیایید این کار را انجام دهیم.

بیایید نسلی باشیم که بالاخره به بحران بیمهٔ درمانی خاتمه می دهد. می توانیم با تمرکز بر تدابیر پیشگیری، تأمین معالجات مؤثرتر برای بیماران، و از میان برداشتن کاغذبازی اداری از طریق استفاده از فن آوری، از میزان هزینه ها بکاهیم. بیایید نسلی باشیم که در همین جا و همین لحظه وعدهٔ به وجود آمدن امکانات درمانی همگانی را تا پایان دورهٔ اول کار رییس جمهور آینده می دهد.

بیایید نسلی باشیم که آمریکا را از زیر بار استبداد نفتی خلاصی می بخشد. ما می توانیم از سوخت جایگزین و اتانول که در کشور تولید می شود استفاده کرده و تولید خودروهایی که کم مصرف هستند را تشویق کنیم. می توانیم سیستمی برای محدود کردن انتشار گازهای گلخانه ای به وجود آوریم. می توانیم بحران فعلی گرم شدن کرهٔ زمین را تبدیل به فرصتی برای ارائهٔ نوآوری ها و ایجاد شغل نماییم و نیز انگیزه ای برای اقتصاد تجاری، که الگویی برای سایر جهانیان باشد. بیایید نسلی باشیم که با دستاورد های خود، موجب

زیرا ایمان استوار ما همین است – که علیرغم وجود همهٔ مشکلات، مردمانی که به وطن خود عشق می ورزند می توانند آن را تغییر دهند.

سربلند ی نسل های آینده می شود.
و مهمتر از هر چیز، بیایید نسلی باشیم که هرگز فراموش نمی کند چه وقایعی در آن روز در سپتامبر [11 سپتامبر 2001] روی داد و هر طور که می توانیم با تروریست ها به مقابله بپردازیم. ... می توانیم با همکاری یک دیگر و با ارتشی نیرومندتر تروریست ها را ردیابی کنیم، می توانیم شبکهٔ مالی آن ها را تنگ تر کنیم، و می توانیم قابلیت های ضد اطلاعات را ارتقا دهیم. اما باید بدانیم که پیروزی نهایی دربرابر دشمنان فقط با ایجاد دوبارهٔ اتحاد و صدور این آرمان هاست که می تواند نور امید را به دل میلیون ها تن از مردم جهان بتاباند.
اما همهٔ این کار ها زمانی امکان پذیر خواهد بود که جنگ عراق پایان پذیرفته باشد. اکثر شما می دانید که من از ابتدا با این جنگ مخالفت می کردم. به اعتقاد من این جنگ اشتباه غم انگیزی بود. امروز ما غم از دست رفتن عزیزان بسیاری از خانواده ها را داریم، قلب هایی که شکسته شد، و جوانانی که می توانستند زنده باشند. ای آمریکا، زمان آن فرا رسیده که نیروهای خود را به خانه بازگردانیم ... و عراقی ها را متوجه سازیم که ماقصد نداریم تا ابد در کشورشان بمانیم، و شیعه ها و سنی ها را ملزم به نشستن بر سر

میز مذاکره نماییم تا به صلح دست یابند.
و در پایان، چیزی درمورد این جنگ وجود دارد که جبران کردن آن هنوز دیر نشده – و آن بازگشت زنان و مردان – سربازان ما است – که بیشترین از خود گذشتگی ها را کرده اند. بیایید با تأمین آنچه که به آن نیاز دارند، و دوباره سازی ارتشی که به آن عشق می ورزند، از آن ها قدردانی کنیم. بیایید نسلی باشیم که دست به این اقدام می زند.

...

به همین خاطر، این مبارزۀ انتخاباتی تنها تعلق به من نیست. به همۀ ما تعلق دارد – این مبارزه دربارۀ کارهایی است که ما می توانیم در کنار یک دیگر انجام دهیم. این مبارزه باید فرصت و ابزاری برای تحقق امید ها و آرزوهای شما باشد. شما باید وقت، انرژی و توصیه های خود را صرف تشویق ما کنید، زمانی که ما کاری درست انجام می دهیم، و در صورتی که راه خطایی در پیش گرفتیم هم باید ما را مطلع سازید. این مبارزه معنای شهروندی و هدف مشترک را از نو احیا می کند، و مدعی است که در برابر نیروی میلیون ها تن که خواستار تغییر هستند، موانع اندکی می تواند وجود داشته باشد.
این تغییر تنها به دست ما تحقق نمی یابد. چند دستگی موجب ناکامی است.
اما زندگی یک وکیل خود ساختۀ بلند قامت اهل اسپرینگفیلد [آبراهام لینکلن] به ما می گوید که امکان آینده ای متفاوت وجود دارد.
او به ما می گوید کلمه ها دارای قدرت هستند.
او به ما می گوید که قدرت در اعتقاد راسخ نهفته است.
که فراسوی همۀ اختلافات نژادی و مذهبی، ایمانی و مکانی، ما یک ملت واحد هستیم.

او به ما می گوید در امید قدرت وجود دارد.
می گویند زمانی که لینکلن نیرو ها را برای مبارزه علیه برده داری بسیج می کرد، اظهار داشت: ”ما عناصر عجیب، متضاد، و حتا متخاصمی که از چهار جهت گرد آورده بودیم را تشکل دادیم و در این مبارزه وارد شدیم.“
امروز و در این جا، هدف ما هم همین است.
من به همین علت در این رقابت ها شرکت کرده ام.
نه فقط برای کسب یک سمت، بلکه برای بودن در کنار شما و ایجاد تحول در یک ملت.
قصد دارم در نبرد آینده پیروز شوم – برای عدالت و ایجاد فرصت ها.
قصد دارم در نبرد آینده پیروز شوم – برای ایجاد مدارس بهتر، مشاغل بهتر، و مراقبت های درمانی برای همه.
از همه می خواهم کار ناتمام ماندهٔ به کمال رساندن کشور را از سرگرفته و آمریکایی بهتر را بسازیم.
و اگر شما در این کار خطیر با من همراه شوید، اگر احساس می کنید که سرنوشت شما را می خواند، و همان چیزی که من می بینم را می بینید، یعنی آینده ای سرشار از امکانات که دربرابر شما گسترده شده؛ اگر همان حسی را دارید که من نیز دارم، که زمان بیدار شدن فرارسیده، و باید ترس را از خود دور کنید، و دین خود را به گذشته و نسل های آینده ادا کنید، پس من آمادهٔ اقدام هستم و در کنار شما حرکت و هم شانهٔ شما کار خواهم کرد. ما در کنار یک دیگر، و با انجام آن از همین امروز، کاری را که باید پایان پذیرد در دست گرفته و رهنمون تولد دوبارهٔ آزادی در روی زمین می شویم.

باراک اوباما که از دیرباز ستایش کنندهٔ لینکلن است، در مراسم افتتاح موزهٔ ریاست جمهوری آبراهام لینکلن در اسپرینگفیلد، الینوی شرکت دارد.

باراک اوباما در برابر کنوانسیون ملی حزب دموکرات سخنرانی می کند، 27 ژوییه 2004.

جسارت امید

سخنرانی اصلی در کنوانسیون ملی حزب دموکرات
27 ژوییه 2004، بوستون، ماساچوست

از طرف ایالت بزرگ ایلینوی، نقطهٔ عطف یک کشور و سرزمین لینکلن، مراتب سپاسگزاری عمیق خود را برای برخورداری از افتخار سخنرانی در این کنوانسیون ابراز می دارم . امشب برای من بسیار غرور انگیز است، زیرا حضورم را در این جا محتمل نمی دیدم. پدرم یک دانشجوی خارجی بود که در روستایی کوچک در کنیا بزرگ شده بود. او شبانی می کرد، و مدرسهٔ او یک آلونک با سقف شیروانی بود. پدرش، یعنی پدر بزرگ من آشپز بود و در خانه ها خدمتکاری می کرد.

اما پدربزرگم خواب های دیگری برای پسرش دیده بود. پدرم با پشتکار و سخت کوشی موفق به کسب بورس تحصیلی برای ادامهٔ تحصیلاتش در یک مکان رؤیایی گردید: آمریکا، که برای بسیاری از افرادی که قبلا به این کشور آمده بودند، نماد آزادی و فرصت ها بود. در زمان تحصیل در این جا، پدر و مادرم با یک دیگر آشنا شدند. او در شهری در آن سوی دنیا، یعنی در کانزاس به دنیا آمده بود. پدرش در طول دوران رکود اقتصادی در محل حفاری نفت و در مزارع کار می کرد. روز بعد از حمله به پرل هاربر، او برای شرکت در جنگ نام نویسی کرد و به ارتش پاتون که اروپا را زیر پا می گذاشت، ملحق شد. در این زمان، مادر بزرگم که باید فرزندشان را بزرگ می کرد، کاری نیز در زنجیرهٔ تولید کارخانهٔ بمب سازی پیدا کرد. بعد از پایان جنگ، آن ها با استفاده از وام با حمایت

دولتی، موفق به خرید خانه ای شدند و در جستجوی فرصتی نو به طرف غرب رفتند.
آن ها نیز رؤیاهای بزرگی برای فرزندشان در سر می پروراندند، رؤیایی مشترک که از دوقارهٔ مختلف نشأت می گرفت. پدرو مادر من نه تنها عشقی غریب میانشان بود، بلکه به امکانات این کشور هم اعتقاد راسخ داشتند. آن ها نامی آفریقایی روی من گذاشتند، باراک، یا ”مبارک“، و اعتقاد داشتند که در آمریکایی سرشار از مدارا و تساهل، نام افراد هرچه باشد موجب جلوگیری از پیشرفتشان نمی شود. آن ها با این که ثروتمند نبودند، در پی آن بودند تا مرا در بهترین مدارس و مؤسسه های آموزشی آمریکا وارد نمایند، زیرا در آمریکا، این کشور سخاوتمند، برای موفقیت در زمینهٔ استعداد خود نیازی نیست که ثروتمند باشید. آن ها اکنون در گذشته اند. با این حال می دانم که امشب هر دوی آن ها باغرور به من می نگرند.
من امروز در این جا به چندگونگی میراث خود می بالم و آگاهم که رؤیای پدرو ماردم با وجود دختران عزیزم تداوم خواهد داشت.
من در این جا ایستاده ام و می دانم که داستان زندگی من بخشی از داستان مفصل تر زندگی در آمریکاست، و این که مدیون تمامی کسانی هستم که قبل از من در این کشور زندگی کرده اند، و داستان زندگی من به غیر از این کشور، در هیچ کجای دیگر جهان امکان به وقوع پیوستن نداشت.
امشب ما در این جا گردآمده ایم تا بر عظمت کشورمان تأکیدی دوباره داشته باشیم، و عظمت آن نه به خاطر آسمان خراش هایش است، ونه به دلیل قدرت نظامی ما، و نه حتا ابعاد اقتصادی آن.
افتخار ما به کشور برمبنای اصلی ساده استوار است که در اعلامیه ای متعلق به بیش از دویست سال قبل آمده است، ”ما این حقایق را

بدیهی می دانیم، که همهٔ انسان ها برابر خلق شده اند. و آفرینندهٔ آن ها حقوق غیرقابل انکاری به آنان اعطا کرده است. که از جملهٔ این حقوق، حق حیات، حق آزادی و حق جستجوی سعادت است.“

خلاقیت واقعی آمریکا در همین است، ایمان به آرزوهای سادهٔ مردمش، و تأکید بر معجزات کوچک که می توانیم آن ها را در هنگامی که فرزندانمان آمادهٔ خواب می شوند به آن ها یادآوری کنیم و خیالمان راحت باشد که آن ها ازغذای کافی و پوشاک ضروری برخوردارند و از هر نوع صدمه ای در امان می باشند. که آن ها می توانند هر آنچه را فکر می کنند، بر زبان آورند، و آنچه در فکرشان است را به رشتهٔ تحریر درآورند، بدون این که ضربهٔ نا به هنگامی بر در شنیده شود. این که می توانیم آنچه در فکر داریم را به عمل درآورده و از آن معیشتی بسازیم، بدون این که مجبور باشیم به کسی رشوه داده یا فرزند کسی را به کار گیریم. این که می توانیم در امور سیاسی شرکت کنیم و از عقوبتی در واهمه نباشیم، و این که آرای ما به حساب آورده می شود – یا دست کم غالب مواقع این طور است.

امسال و در این انتخابات، ما باید بر ارزش ها و تعهداتمان تأکید دوباره کنیم، در برابر واقعیت سخت به آن ها متوسل شده و ببینیم آیا می توانیم پاسخگوی میراث پیشینیان و وعدهٔ آیندگان باشیم. ای هموطنان آمریکایی: دموکرات ها، جمهوری خواهان، متفکران مستقل – من امشب این را به شما می گویم، که ما کارهای بیشتری داریم که باید انجام بدهیم. کار بیشتری برای کارگرانی که در گیلزبورگ، ایلینوی ملاقات کردم که در شرف از دست دادن کارشان در کارخانهٔ می تگ هستند که به مکزیک انتقال پیدا می کند، و حالا باید با فرزندان خودشان برای به دست آوردن شغلی با

خلاقیت واقعی آمریکا در همین است، ایمان به آرزوهای سادهٔ مردمش، و تأکید بر معجزات کوچک

ساعتی هفت دلار حقوق به رقابت بپردازند. کارهای بیشتری باید برای پدری انجام دهیم که بیکار شده بود و اشک می ریخت، و نمی دانست بدون مزایای درمانی که به آن اتکا کرده بود، چگونه باید از عهدهٔ پرداخت هزینهٔ ماهیانه 4500 دلار برای مداوای پسر بیمارش برآید. کارهای بیشتری برای آن زن جوان در سنت لوییس شرقی انجام دهیم، و هزاران تن دیگر مانند او که نمرات خوبی کسب کرده، انگیزه و استعداد کافی دارد، ارداهٔ قوی هم دارد، اما پول رفتن به کالج را ندارد.

سوء تعبیر نکنید. مردمی که در شهرهای بزرگ و کوچک ملاقات می کنم، در رستوران های کوچک و مجتمع های اداری، انتظار ندارند که دولت مشکلاتشان را حل کند. آن ها می دانند که برای گذران امورشان باید سخت کار کنند و مایلند همین کار را هم انجام دهند. اگر به نواحی اطراف شیکاگو بروید، می شنوید که مردم می گویند نمی خواهند پول مالیاتی که می پردازند از سوی سازمان تأمین اجتماعی و یا پنتاگون به هدر رود. اگر به هر محلهٔ فقیر نشینی بروید، مردم به شما می گویند که باسواد کردن کودکان از عهدهٔ دولت به تنهایی بر نمی آید. آن ها می دانند که والدین باید

از فرزندانشان مراقبت کنند، که فرزندان آنان موفق نمی شوند مگر این که انتظاراتشان را بالا ببرند و دستگاه های تلویزیون را خاموش کنند و حرف های تهمت آمیز از قبیل آن که اگر جوان سیاه پوستی کتابی به دست بگیرد یعنی ادای سفیدپوستان را در آورده، را از میان بردارند. هیچ ملتی انتظار ندارد که دولت به حل تمامی مشکلاتش بپردازد. اما آن ها در کنه وجودشان احساس می کنند که با ایجاد تغییر در اولویت ها، ما می توانیم اطمینان حاصل کنیم که هر کودکی در آمریکا از وضعیت معقولی در زندگی برخوردار خواهد بود، و امکانات، در دسترس همگان قرار می گیرد. آن ها واقف اند که ما می توانیم بهتر کار کنیم و همین را می خواهند.

...

سرگذشت بلند آمریکا، علاوه بر فردگرایی، ویژگی دیگری نیز دارد. این باور که همگی مان در قالب یک ملت به یک دیگر پیوسته ایم. اگر در جنوب شیکاگو کودکی بی سواد وجود داشته باشد، حتا اگر فرزند من هم نباشد، برای من اهمیت دارد. اگر یکی از شهروندان سالمند قادر نباشد هزینهٔ دارو هایش را بپردازد و مجبور به انتخاب میان دارو ها و کرایه خانه اش باشد، زندگی من نیز فقیرانه تر می شود، ولو این که مادر بزرگ من نباشد. اگر خانودهٔ آمریکایی عرب تباری بدون امکان برخورداری از وکیل یا محاکمه ای درخور، دچار دردسری گردد، این امر آزادی های مدنی مراهم به خطر می اندازد. این باور بنیادی - من مسئول برادرم هستم و مسئول خواهرم هستم - است که کشور را به جلو می راند. این همان چیزی است که به ما اجازه می دهد رؤیا های فردی خود را تعقیب کرده و با این حال مانند یک خانوادهٔ واحد در کنار یک دیگر باقی بمانیم. وحدت در عین کثرت.

هم اکنون که ما صحبت می کنیم، افرادی هستند که خود را برای تفرقه اندازی میان ما آماده می کنند، و آنانی که تبلیغات منفی می کنند که پیرو سیاست نان را به نرخ روز خوردن هستند. من امشب به آنان اعلام می کنم که در این جا یک آمریکای لیبرال و یک آمریکای محافظه کار وجود ندارد، بلکه آنچه هست ایالات متحدهٔ آمریکا است. آمریکای سیاه آمریکای سفید و آمریکای لاتینی و آمریکای آسیایی مطرح نیست؛ آن چه مطرح است ایالات متحدهٔ آمریکاست. ... ما یک ملت واحد هستیم که به پرچم راه راه و پرستارهٔ آمریکا سوگند وفاداری خورده ایم، و همگی از ایالات متحدهٔ آمریکا دفاع می کنیم.

در پایان این که، معنای این انتخابات هم در همین مسئله خلاصه شده است. آیا ما در سیاست های بدبینانه مشارکت داریم یا سیاست های مبتنی بر امید؟ ... منظورم خوشبینی کورکورانه نیست - یعنی خود را عمدا به نادانی زدن و این پندار که بیکاری با صحبت نکردن دربارهٔ آن برطرف می شود، و یا اگر بحران بهداشت و درمان را ندیده بگیریم، خود به خود حل می شود. نه، موضوع صحبت من مسائل اصولی تر هستند. امید بردگان هنگامی که دور آتش نشسته اند و از آزادی می خوانند؛ امیدی که مهاجران را به سوی سواحل دور دست می کشاند؛ ... آرزوی یک بچهٔ لاغر اندام با یک اسم مضحک که معتقد است آمریکا جایی هم برای او دارد. ”جسارت امید!“ ...

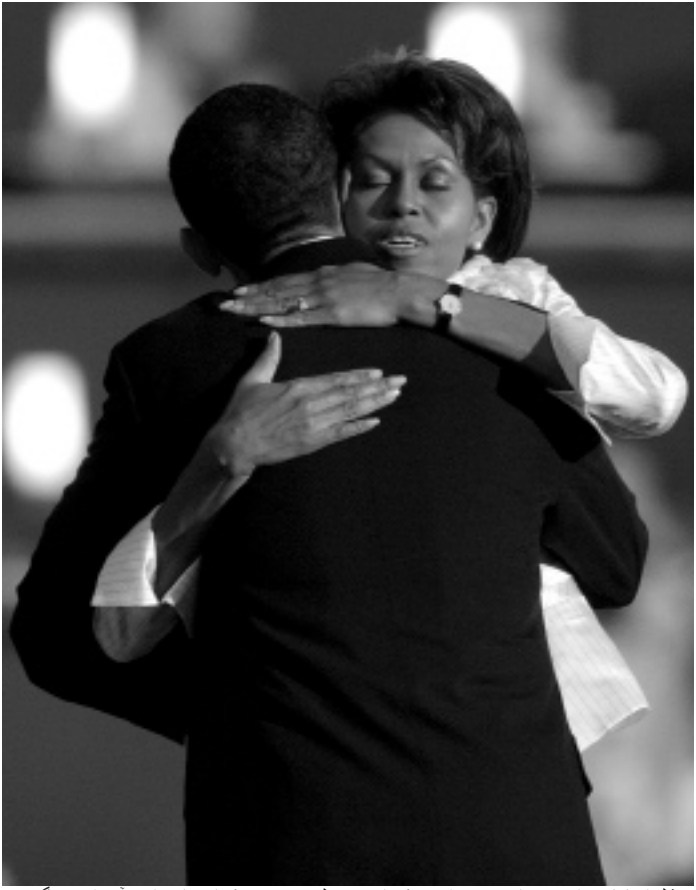

میشل اوباما بعد از سخنرانی همسرش در کنوانسیون ملی حزب دموکرات، او را در آغوش می گیرد، 27 ژوییه 2004.

باراک اوباما از سربازان آمریکایی در کویت استقبال می کند، 18 ژوییه 2008.

عواقب هولناک، از خود گذشتگی بی انتها

بیانات اوباما در مخالفت با آغاز جنگ با عراق

2 اکتبر 2002، شیکاگو، ایلینوی

من فردی نیستم که در برابر شما ایستاده باشم و مخالف با جنگ در هر شرایطی باشم. جنگ های داخلی از خونین ترین جنگ های تاریخ بوده اند، و با این حال، تنها از طریق آزمون دشوار شمشیر، و از خودگذشتگی هزاران تن بود که ما توانستیم اتحاد خود را به کمال برسانیم، و ننگ برده داری را از سرزمینمان بزداییم. من با همهٔ جنگ ها مخالف نیستم.

پدربزرگم یک روز بعد از این که پرل هاربر مورد حمله قرار گرفت، برای شرکت در جنگ جهانی دوم به همراه ارتش پیتون، ثبت نام کرد.او کشته شدگان و افراد رو به مرگ را در میادین جنگ اروپا مشاهده کرده بود؛ او به داستان نیروهای هموطن که نخستین بار وارد اردوگاه های آوشویتز و تربلینکا شده بودند، گوش فرا داده بود. او به نام آزادی بزرگتری جنگیده بود، یعنی بخشی از زرادخانهٔ دموکرات که بر شیطان غلبه کرده بود، و نبرد او بیهوده نبود. من با همهٔ جنگ ها مخالف نیستم.

بعد از وقایع 11 سپامبر، بعد از این که ناظر تخریب و قتل عام انسان ها، و نیز خاک و خون و اشک بودم، از سوگند این دولت برای از میان برداشتن آنانی که به نام عدم مدارا، بی گناهان را قتل عام می کنند، حمایت کردم، و حتا خودم هم حاضرم برای جلوگیری

از تکرار چنین فاجعه ای اسلحه به دست بگیرم. من با همۀ جنگ ها مخالف نیستم. و می دانم که در جمعیتی که امروز در برابر من است، افراد وطن پرست، و وطن پرستی کم نیست.
آنچه من با آن مخالف هستم، جنگی بیهوده است. ... مقصودم را روشنتر بیان می کنم – من در مورد صدام حسین دچار هیچ نوع توهمی نیستم. او مردی ددمنش است. مردی بی رحم. مردی که مردم خود را برای حفظ امنیت قدرت خودش قربانی می کند. ... او آدم شروری است. جهان، و مردم عراق، بدون وجود او راحت تر هستند.
... من می دانم که اگر جنگ علیه عراق موفقیت آمیز هم باشد، باز مستلزم آن است که آمریکا تا مدتی نامعین آن جا را به اشغال در آورد، هزینه ای نامعین صرف کند، و در انتظار پیامدهای نامعین باشد. من می دانم که حمله به عراق بدون یک دلیل منطقی روشن و حمایت گستردۀ بین المللی تنها موجب دامن زدن به آتش خاور میانه شده و انگیزه های منفی جهان عرب را برانگیخته و سرباز گیری القاعده را تقویت می کند. من مخالف همۀ جنگ ها نیستم، من با جنگ های بیهوده مخالفت می کنم.
...
پیامد های این جنگ هولناک هستند و از خودگذشتگی بی انتها می طلبند. ما شاید فرصتی دوباره برای برخاستن و دفاع از آزادی هایمان یافته ایم. اما نباید – و این مسیر جهنمی را کورکورانه در پیش نخواهیم گرفت. و هم این که نباید به آنانی که این مسیر را طی کرده و فداکاری می کنند و خون خود را در این راه می دهند، اجازه دهیم چنین از خودگذشتگی هایی را بیهوده انجام دهند.

ایراد سخنرانی پرزیدنت باراک اوباما در مراسم تحلیف از ضلع غربی کاپیتول آمریکا واقع در واشنگتن دی. سی.، 20 ژانویه 2009.

Photo Credits

Front and Inside Back Cover, pages 2,7: ©/Ron Edmonds/ AP Images. 15: ©Susan Walsh/AP Images. 16: ©2008 Getty Images. 22: Paul J. Richards/AFP/Getty Images. 31: Sebastian Willnow/AFP/Getty Images. 32: ©Alaa al-Marjani/AP Images. 49: ©Gurinder Osan/AP Images. 50: © Ramin Talaie/COR-BIS. 61: ©Jim Cole/AP Images. 62: ©AP Images. 71: ©Chris /Fitzgerald
Candidate Photos/The Image Works. 75: ©Seth Perlman/AP Images. 82: Paul J. Richards/AFP/Getty Images. 84: ©Laura Rauch/AP Images. 91: ©Ed Reinke/AP Images. 92: ©Army Sgt. .Brooks Fletcher, US Army HO/AP Images